



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

دیوان بینہ رحمت
در
مراثی قتیل امت
و
اہلیت عصمت

نویسنده: محمد جواد خراسانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیوان بینہ رحمت در مرثیہ قتیل امت

نویسنده:

محمد جواد حیدری خراسانی

ناشر چاپی:

بوذرجمهری مصطفوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	دیوان بینه رحمت در مرثیه قتیل امت
۱۷	مشخصات کتاب
۱۷	مقدمه
۲۷	(لمؤلفه)
۳۰	مرثیهٔ خمسۀ ال عبا و شکوه از جفای روزگار
۳۱	مرثیهٔ خمسۀ ال عبا و شگفت از سفله پروری دنیا
۳۳	در فضل کربلا و شکایت از بلا
۳۳	اظهار اشتیاق بسوی کربلا و مودت بصاحب المصیبتۀ و البلاء
۳۴	در مدح کربلا و تفصیل او بر کعبه و شکایت از بلا
۳۵	در وجه تأثیر حزن و غم در نام حسین و کربلاء و عاشورا و محرم
۳۵	غم انگیزی کربلا و تذکار مصائب واردۀ در آن
۳۶	(رباعی)
۳۶	اظهار اشتیاق بکربلا و تحسر از فراق آن
۳۷	ایضا فی هذا المعنی
۳۷	استقبال از محرم و اندوه بر عظم ماتم
۳۸	ایضا مرثیه در استقبال از محرم
۳۹	ایضا فی هذا المعنی
۳۹	شکوه از جفای بی منتهای اهل کوفه
۴۰	شکوه از جور و جفای روزگار
۴۱	ایضا شکوه از جفای روزگار و آخرین جور آن نابکار در روز عاشوراء بر عترت اظهار
۴۱	در مرثیهٔ آن بزرگوار و عظمت شهادت او در روزگار
۴۲	مرثیهٔ سرور شهیدان و اظهار شگفت از بقای کون و مکان
۴۲	مرثیه در شکوه از بیدادی قوم شقاوت اثار بر سر و تن و عیال آن بزرگوار
۴۲	مرثیه در بیان آنکه کشتن انحضرت از روی عناد و حجود و خارج از طریقۀ اسلام بود
۴۳	مرثیه در صفای حسین علیه السلام با خدا در شهادت و عوض او از کرامت و شفاعت

- مرثیه و یاد از بزرگی مصیبت کربلا ۴۴
- مرثیه بر صبر و تحمل زینب کبری با پرستاری اسراء ۴۵
- مرثیه بر سید الشهداء علیه السلام از وقایع کربلا ۴۵
- التجاء بدرگاه حضرت سید الشهداء علیه السلام و با سائر ائمه (ع) نیز مناسب است ۴۶
- ایضا فی هذا المعنی ۴۶
- ایضا التجا و تضرع به انحضرت ۴۷
- ایضا در اینمعنی ۴۷
- ایضا التجاء بجای یا علی در همه مصرعها یا حسین میتوان گفت ۴۸
- بقای اسلام و تشیع بشهادت حسین (ع) و اسیری اهل بیت است ۴۸
- مرثیه ۵۱
- حسین ثار الله است و هر جا بنام اوست کربلای اوست ۵۱
- مرثیه و ذکر مصائب وارده بر انحضرت ۵۱
- ایضا فی هذا المعنی ۵۲
- ایضا فی هذا المعنی ۵۲
- عرض اخلاص ارادت و اختصاص بندگی بساحت انحضرت ۵۳
- نوحه سرائیها و دمه‌های سینه زنی ۵۳
- ایضا نوحه سرائی ۵۴
- نوحه سینه زنی ۵۴
- ایضا نوحه سینه زنی ۵۵
- ایضا نوحه سینی زنی ۵۶
- (ایضا سینه زنی) ۵۷
- ایضا نوحه سینه زنی ۵۸
- ایضا سینه زنی ۵۸
- نوحه و دمه‌های سینه زنی غیر این نیز در محلهای مناسب و همچنین در رباعیات ذکر میشود. ۵۹
- (ترجمه) ۵۹
- در آثار دوستی برای خدا و غیر خدا و شمه ای از فداکاری یاران سید الشهداء علیه السلام ۶۱
- بیت ۶۱
- رباعی ۶۱

- ۶۲ مرثیه بر مسلم بن عقیل و گریه او هنگام دستگیری و یاد از کشتن حسین و اسیری
- ۶۳ ایضا مرثیه بر مسلم
- ۶۴ مضمون خطبه حضرت سید الشهداء علیه السلام در مکه قبل از حرکت بعراق
- ۶۴ خروج انحضرت از مکه روز ترویبه و جوابش از تحذیرها
- ۶۵ مما نعت ابن عباس انحضرت را از حرکت
- ۶۶ ابیات طرمج بن عدی
- ۶۶ و ابن زیاد العمر بن العهر ترجمه بیات
- ۶۷ ابیاتی که حضرت سید الشهداء علیه السلام انشاد فرمود هنگام ملاقات حر و ترجمه آن
- ۶۷ ترجمه ابیات
- ۶۸ اشاره ورود سید الشهداء علیه السلام بکربلاء و توطین نفس انحضرت بر بلاء و اظهار رضا بهمه انواع بلاء
- ۶۹ ایضا فی هذا المقام و المعنی بزبان حال و مقال انحضرت (ع)
- ۷۰ ایضا زبان حال مقرون بزبان مقال انحضرت هنگام ورود بکربلاء
- ۷۰ ایضا جواب گفتن انحضرت از خواهر و امر بصبر نمودن
- ۷۱ اشفتگی حال حضرت زینب (س) هنگام ورود بکربلاء
- ۷۱ درخواست حضرت زینب (س) از برادر کوچ کردن از کربلا را و جواب انحضرت (س)
- ۷۲ (ایضا زبانحال و مقال حضرت سید الشهداء (ع) هنگام ورود بکربلا)
- ۷۳ مناسب ورود بکربلاء
- ۷۳ ورود انحضرت بکربلا و طلب کردن جوانان و نظر کردن بر رخ ایشان
- ۷۴ خطبه مختصر انحضرت اول ورود بکربلا و ترجمه آن
- ۷۴ ترجمه
- ۷۵ مهلت خواستن حضرت از انقوم شب عاشورا
- ۷۵ ترجمه خطبه حضرت سید الشهداء علیه السلام در شب عاشوراء و جوابهای اصحاب در اینجا مناسب دیدم که عین خطبه را با جوابها نقل کنم
- ۷۶ ترجمه
- ۷۷ (متفرق شدن اصحاب از دور انجناب و ماندن اندکی از اخباب)
- ۷۷ (تقریر لوازم مقال با توضیح و بیان حال)
- ۷۸ ترجمه و تقریر جوابهایی که باقیماندگان دادند و سر تسلیم پیش نهادند
- ۷۹ ایضا تقریر خطاب انحضرت بأصحاب
- ۷۹ ابیاتیکه حضرت سید الشهداء (ع) در شب عاشورا انشاد فرمود و ترجمه آن

- ۸۰ وصیتها و امر بصبر انحضرت خواهر را در شب عاشوراء
- ۸۲ تأمل حر بن یزید ریاحی در امر سید الشهداء (ع) و منازعه عقل و نفس او در ترجیح آخرت بر دنیا و شرح قول اوآئی اری نفسی بین الجته و التار فو الله لا اختار علی الجته شیئا
- ۸۳ مبارزه خواستن حر از سید الشهداء (ع) و بمیدان آمدن و موعظه کردن حر ان سپاه را
- ۸۴ مرثیه در میدان رفتن شهزاده علی اکبر و مبارزه او با آن گروه ستمگر
- ۸۴ رجز شهزاده علی اکبر هنگام مبارزه و ترجمه ان
- ۸۵ ترجمه
- ۸۵ تضرع و نیاز حضرت سید الشهداء بدرگاه خالق بی نیاز و شکوه از جفای قوم ستم گستر هنگام وداع علی اکبر و ترجمه ان
- ۸۵ ترجمه
- ۸۵ ایضا در استیذان شهزاده از آنحضرت و شکوه اجنباب برت الأرباب
- ۸۷ برگشتن علی اکبر بخیمه و درخواست آب از پدر
- ۸۸ ترجمه
- ۸۸ ترجمه
- ۸۹ ترجمه
- ۸۹ استغاثه علی اکبر و آمدن سید الشهداء (ع) بر سر نعش انسور
- ۸۹ ایضا فی هذا المعنی
- ۹۰ آمدن زینب از خیمه گاه بر سر کشته علی اکبر بقتلگاه
- ۹۰ اذن خواستن قاسم بن حسن (ع) از آن شاه مؤتمن
- ۹۱ ترجمه
- ۹۲ استغاثه قاسم بسید الشهداء (ع) هنگام شهادت
- ۹۲ تقریر مقال انحضرت بر سر نعش قاسم
- ۹۳ (حمل کردن نعش قاسم بخیمه ها و نهادن او را در میان کشته ها و نیاز او با حضرت متان)
- ۹۴ مرثیه در شأن ابو الفضل العباس و فداکاری او بیرون از وهم و قیاس
- ۹۴ (آب نخوردن ابو الفضل و خطاب بنفسی خود)
- ۹۴ ترجمه
- ۹۵ (رجز حضرت عباس هنگام قطع دست راست
- ۹۵ ترجمه
- ۹۵ (رجز حضرت عباس هنگام قطع دست چپ)
- ۹۵ (ترجمه)

- مخمس رجز یا نفس لا تخشی الخ ۹۶
- (طلب آب نمودن ابو الفضل و مبارزه انحضرت) ۹۷
- (زبانحال ابا عبد... بالین برادر) ۹۸
- مرثیه بزبان حال و مقال حضرت سید الشهداء بر سر نعش ابو الفضل ۹۹
- (ایضا بر طریقه سینه زنی) ۱۰۰
- (وداع سید الشهداء علیه السلام انحضرت بر هر یک بزبان مقال و تتمیم آن بشرح حال) ۱۰۱
- طلب کردن پیراهن کهنه ۱۰۲
- دیدن زینب حسین را برهنه از آن پیرهن ۱۰۲
- (شرح وداع انحضرت (ع) و توصیه او زینبرا بزبان حال و مقال) ۱۰۳
- (زبان حال علیا مکرمه زینب با برادر هنگام وداع) ۱۰۳
- ایضا وداع انحضرت و توصیه بصبر) ۱۰۳
- یازده بیت از اول این ابیات بر طریقه گفته شده برای آنکه بدانند که ما هم مینوانیم بدینگونه بسرانیم ۱۰۵
- ندای اسمانی سید الشهداء علیه السلام را هنگام شهادت آن شیرخوار و ترجمه ان) ۱۰۶
- (ایضا فی هذا المعنی) ۱۰۷
- پاشیدن خون گلوی علی اصغر باسمان ۱۰۷
- (طلب آب برای شیرخوار) ۱۰۷
- (تبسم شیرخواره بر روی پدر) ۱۰۸
- (مناجات سید الشهداء (ع) با خدا در شهادت شیرخوار) ۱۰۸
- (رجز سید الشهداء علیه السلام هنگام حمله بر لشکر) ۱۰۸
- ترجمه ۱۰۸
- (ترجمه) ۱۰۹
- (عیادت کردن سید الشهداء از زین العابدین عصر عاشوراء) ۱۰۹
- (ایضا سؤال و جواب زین العابدین و انحضرت) ۱۱۰
- (درخواست کردن زین العابدین (ع) شمشیر و عصا برای جهاد) ۱۱۱
- (مکالمه حضرت سید الشهداء و سکینه هنگام وداع و ابیات انحضرت و ترجمه ان) ۱۱۱
- (مهلت خواستن انحضرت از آنقوم برای نماز) ۱۱۲
- (شکسته شدن پیشانی انحضرت بسنگ و پاشیدن خون ان بر اسمان) ۱۱۲
- (افتادن حسین (ع) بر زمین و انقلا هوا و بیرونشدن زینب از خیمه گاه رو بقتلگاه) ۱۱۳

- و جاء شمر في جماعه من اصحابه فحالوا بينه و بين رحله الذي فيه ثقله و عياله فصاح الحسين عليه السلام ----- ۱۱۳
- (ترجمه) ----- ۱۱۳
- امدن عليا مخذره زينب كبرى بقتلگاه و خطاب سيد الشهداء عليه السلام (ارجعي الى الفساط و لا تشمتي لي الاعداء) ----- ۱۱۴
- (مكالمه زينب با شمر) ----- ۱۱۴
- (يضاً) ----- ۱۱۵
- (طلب آب كردن انحضرت در دم اخر) ----- ۱۱۵
- (آمدن ذو الجناح بخيمه ها و خبر مرگ دادن بأهل حرم) ----- ۱۱۵
- (ترجمه) ----- ۱۱۶
- (امدن آنحيوان الظليمه الظليمه گويان بخيام حرم) ----- ۱۱۶
- (ايضا في هذا المعنى) ----- ۱۱۷
- (رباعى) ----- ۱۱۸
- (اتش زدن انسپاه بخيمه گاه) ----- ۱۱۸
- (ايضا در ان موضوع بطريقه مرثيه و تذکر از اهل سقيفه) ----- ۱۱۸
- (أيضا في هذا المعنى) ----- ۱۱۹
- (مرثيه در بيان حال زينب در سر نعش برادر) ----- ۱۱۹
- (كلمات و نوحه سراني حضرت زينب سر نعش برادر) ----- ۱۲۰
- (منها) ----- ۱۲۰
- (و منها) ----- ۱۲۱
- (و منها) ----- ۱۲۱
- (و منها) ----- ۱۲۱
- (ايضا) ----- ۱۲۱
- (زبانحال حضرت زينب سر نعش برادر) ----- ۱۲۱
- ايضا زبانحال حضرت زينب (س) ----- ۱۲۲
- (ايضا زبانحال بطريقه نوحه گري و سينه زنى) ----- ۱۲۲
- (ايضا سينه زنى) ----- ۱۲۳
- (ايضا سينه زنى) ----- ۱۲۳
- (زبان حال و مقال سكينه بر سر نعش پدر) ----- ۱۲۴
- (ايضا پرسش سكينه از عمه كه اين نعش كيست) ----- ۱۲۴

- ۱۲۴----- (جواب زینب کبری)-----
- ۱۲۵----- (گفتگوی سکینه با نعلش پدر)-----
- ۱۲۵----- (ایضا)-----
- ۱۲۵----- (مکالمه علیا مخدّره زینب با حضرت زین العابدین (ع) د قتلگاه)-----
- ۱۲۵----- (ترجمه)-----
- ۱۲۶----- (مرثیه درباره سر و تن ان بزرگوار)-----
- ۱۲۶----- (ایضا فی هذا المعنی)-----
- ۱۲۶----- (ایضا فی هذا المعنی)-----
- ۱۲۷----- (مخاطبه حضرت زینب با سر حضرت سید الشهداء (ع) و ابیات او و ترجمه آن)-----
- ۱۲۷----- (ترجمه ابیات)-----
- ۱۲۸----- (و فی هذا المعنی ایضا)-----
- ۱۲۸----- (ایضا گفتگوی زینب با سر برادر)-----
- ۱۲۸----- (ایضا فی هذا المعنی)-----
- ۱۲۹----- (رباعی)-----
- ۱۲۹----- (خطبه علی بن الحسین علیه السلام بالكوفه)-----
- ۱۳۰----- (ترجمه بعضی از خطبه)-----
- ۱۳۰----- (ترجمه قسمت دیگر از خطبه)-----
- ۱۳۱----- (ابیات حضرت سجاد علیه السلام و ترجمه ان)-----
- ۱۳۱----- (ترجمه)-----
- ۱۳۱----- (مکالمه حضرت زینب با ابن زیاد)-----
- ۱۳۲----- (رباعی)-----
- ۱۳۲----- (مکالمه دیگر حضرت زینب (س) با ابن زیاد هنگام امر او بقتل زین العابدین (ع)-----
- ۱۳۳----- (ترجمه)-----
- ۱۳۳----- (مرثیه در ورود اهل بیت بشام)-----
- ۱۳۳----- (ایضا فی هذا المعنی)-----
- ۱۳۴----- (ابیات زین العابدین علیه السلام در دمشق)-----
- ۱۳۴----- (ترجمه)-----
- ۱۳۴----- (تذکر از مجلس یزید و مکالمات زینب کبری)-----

- ۱۳۶----- (مکالمه زینب بزبانحال بایزید بدسکال هنگام چوب زدن بر لبان آن ستوده ذو الجلال)
- ۱۳۶----- (چوب زدن یزید بر لبان انحضرت و مکالمه حضرت زینب با او)
- ۱۳۷----- (ایضا)
- ۱۳۷----- (ایضا)
- ۱۳۷----- (ایضا مرثیه فی هذا المعنی)
- ۱۳۸----- (مکالمه فاطمه صغری با زینب کبری بزبانحال و مقال هنگام درخواست کنیزی)
- ۱۳۸----- (ایضا فی هذا المعنی)
- ۱۳۸----- (جواب حضرت زینب و گفتگوی او با یزید و مقال در امر کنیزی)
- ۱۳۹----- (مرثیه بر حال اهل بیت شرف در خرابه بی سقف)
- ۱۴۰----- ایضا
- ۱۴۰----- (ایضا فی هذا المعنی)
- ۱۴۰----- بیت
- ۱۴۰----- (مرثیه در خواب رقیه و آوردن سر حسین (ع) را برای او و جان دادن او در کنار انسر)
- ۱۴۰----- (ترجمه)
- ۱۴۱----- (ایضا از زبان رقیه)
- ۱۴۱----- (ایضا از زبان رقیه)
- ۱۴۲----- (ایضا)
- ۱۴۲----- (ایضا)
- ۱۴۳----- (برگشتن قافله اسیران بکربلا)
- ۱۴۴----- (ایضا فی هذا المقام بر طریق سینه زنی)
- ۱۴۵----- (انچه بطریق رباعی یا ابیات در موالید و مرثی یا دمه‌های نوحه گری سروده شده)
- ۱۴۹----- (رباعیات)
- ۱۵۲----- (رباعی)
- ۱۵۲----- (رباعی)
- ۱۵۲----- (رباعی)
- ۱۵۲----- (رباعی)
- ۱۵۳----- فصل اول: در ذکر چند قطعه از مناجات با قاضی الحاجات
- ۱۵۳----- اشاره

- چند رباعی در مناجات با قاضی الحاجات متضمن ابطال جبر و اعتراب) (بخطا و توسل بحضرت سید الشهداء) ----- ۱۵۶
- (فی المناجات مع قاضی الحاجات) ----- ۱۵۸
- چند بیت مناجات از دیوان منسوب بأمیر المؤمنین علیه السلام با ترجمه آن بشعر که همه آنرا نظم فارسی کرده ام ذکر مینمایم. ----- ۱۶۵
- (ترجمه) ----- ۱۶۵
- (ترجمه) ----- ۱۶۶
- (ترجمه) ----- ۱۶۷
- (ترجمه) ----- ۱۶۷
- (ترجمه) ----- ۱۶۸
- فصل دؤم: در مدیحه و میلادیه پیغمبر ص و مادیح و موالید حضرات معصومین (ع) ----- ۱۶۹
- اشاره ----- ۱۶۹
- (مدیحه در ولادت امیر المؤمنین علیه السلام) ----- ۱۷۱
- (ایضا مناقب انحضرت با اشاره بولادت) ----- ۱۷۲
- (در ولادت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام و فضائل انحضرت) ----- ۱۷۳
- (ایضا در میلاد فاطمه زهراء علیها السلام) ----- ۱۷۴
- (ایضا مدیحه فاطمه زهراء سلام الله علیها) ----- ۱۷۵
- (قصیده: در مدح و ولادت ابی عبد الله الحسین علیه السلام) ----- ۱۷۶
- (در وجه خلت خلیل الزحمن و اشاره بخلیل کر بلا) ----- ۱۷۹
- میلاد امام نهم حضرت جواد الأئمه (ع) و طعن بر صوفیه کرخته ----- ۱۸۱
- مستبوع در ولادت حضرت صاحب الأمر عجل الله فرجه ----- ۱۸۳
- (نظم بولی عصر عج و شکوه از اوضاع زمان) ----- ۱۸۶
- (قسمتی از مدائح اهل البیت (ع) و التجاء و توصل بایشان که بر سبیل معارضه با حافظ سروده شده) ----- ۱۸۸
- (در شأن ائمه اطهار علیه السلام) ----- ۱۸۹
- (معارضه با این غزل که مطلعش اینست: ما بدین در نه بی حشمت و جاه آمده ایم) که بشأن پیرش گفته و من نیز بشأن ائمه اطهار (ع) گفتم ----- ۱۹۰
- (معارضه با این غزل که مطلعش اینست: من ترک عشق شاهد و ساغر نمیکنم) (درباره پیر مغان گفته و من نیز بشأن ائمه اطهار (ع) گفتم) ----- ۱۹۱
- (معارضه با این غزل که مطلعش اینست: باغ مرا چه حاجت سرور و صنوبر است: که درباره پیر مغان گفته و من بشأن ائمه اطهار (ع) و حیدر کزار گفتم) ----- ۱۹۲
- (معارضه با این غزل که مطلعش اینست: دلا بسوز که سوز تو کارها بکند، که بنام پیرش) (گفته و من بنام حضرت سید الشهداء علیه السلام گفتم) ----- ۱۹۲
- (معارضه با این غزل که مطلعش اینست: در خرابات مغان نور خدا میبینم) که برای خرابات و پیر مغانش گفته و من بشأن امیر المؤمنین (ع) و نجف اشرف گفتم ----- ۱۹۳
- (معارضه با این غزل که مطلعش اینست: گر میفروش حاجت رندان روا کند) که بنام پیرش گفته و من نیز بنام حضرت سید الشهداء علیه السلام گفتم ----- ۱۹۴

- ۱۹۵ ----- (معارضه با این غزل که مطلعش اینست: ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل) که ظاهراً بنام امیر تیمور گفته و من نیز بنام حضرت سید الشهداء (ع) گفتم
- ۱۹۶ ----- معارضه با این غزل که مطلعش اینست: سر ارادت ما و استان حضرت دوست) که بشأن پیرش گفته و من بشأن امام هشتم گفتم
- ۱۹۶ ----- (معارضه با این غزل که مطلعش اینست: جز استان توام در جهان پناهی نیست) که او برای پیرش گفته و من نیز برای امام هشتم (ع) گفتم
- ۱۹۷ ----- (معارضه با این غزل که مطلعش اینست: حجاب چهره جان میشود غبار تنم) که بشأن خرابات و پیرش گفته و من نیز بشأن طوس و سلطان طوس گفتم
- ۱۹۷ ----- (معارضه با این غزل که مطلعش اینست: بملازمان انشه که رساند این دعا را) که برای شاه گفته و من بنام امام زمان (ع) گفتم
- ۱۹۸ ----- (معارضه با این غزل که مطلعش اینست: درد ما را نیست درمان الغیاث) که حافظ بنام پیر گفته و من نیز بنام امام زمان (ع) گفتم
- ۱۹۹ ----- (معارضه با این غزل که مطلعش اینست: ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی) (که او درباره شاه سفر کرده گفته و من نیز درباره امام غائب از نظر گفتم)
- ۲۰۰ ----- (معارضه با این غزل که مطلعش اینست: تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود) که در مقام (ارادت و اخلاصش به پیر مغان گفته و من نیز در اخلاص و ارادتم به امام زمان (ع) گفتم)
- ۲۰۱ ----- فصل سوّم: در مواعظ و پندتّیات
- ۲۰۱ ----- اشاره
- ۲۰۶ ----- (رباعی)
- ۲۲۴ ----- «رباعی»
- ۲۲۵ ----- (در ریاست و ریاست حقّه)
- ۲۲۶ ----- (این ابیات در مقابل بیت مولویست: ما از پی سنائی و عطار میرویم)
- ۲۲۶ ----- (این ابیات در جواب این غزل مولوی سروده شده هر روز بشکل آن بت عیار برآمد دل برد و نهان شد الخ)
- ۲۲۴ ----- ترجمه
- ۲۳۷ ----- فصل چهارم: در اشعاریکه در تظلم و شکوه بامام زمان علیه السلام از جور و جفای روزگار سروده ام اگرچه در این زمینه سروده هایم
- ۲۳۷ ----- اشاره
- ۲۳۹ ----- ایضا در تظلم و شکوه
- ۲۶۳ ----- فصل پنجم در عربتّیات از مدایح و موالید و مرثی معصومین سلام الله علیهم اجمعین
- ۲۶۳ ----- ابیات منتخبه من قصیده فی ولایتهم علیه السلام
- ۲۶۳ ----- (ایضا ابیات منتخبه من قصیده)
- ۲۶۴ ----- ابیات فی میلاد التّبیّ صلی الله علیه و الهه منتخبه من قصیده
- ۲۶۴ ----- مدیحه لأمیر المؤمنین علیه السلام
- ۲۶۵ ----- (ایضا فی علیه السلام منتخبه من قصیده طویل)
- ۲۶۶ ----- (و فی علیه السلام ایضا)
- ۲۶۷ ----- (من قصیده فی میلاد امیر المؤمنین علیه السلام)
- ۲۶۸ ----- (فی فضل قبره ع و زیارته)

- ٢٦٨ ----- (في ميلاد فاطمه الزهراء عليها السلام و مدحها و رثائها منتخبه من قصيده) -----
- ٢٦٩ ----- (ابيات منتخبه من قصيده طويله في مدح الزهراء عليها السلام) -----
- ٢٧٠ ----- منتخبه من قصيده في رثاء الخمسه الطيبه -----
- ٢٧٠ ----- (و من قصيده في رثاء الأئمه (ع) -----
- ٢٧٢ ----- (ابيات منتخبته في رثاء الحسين عليه السلام) -----
- ٢٧٢ ----- (ابيات منتخبه من قصيده في ميلاد لاحسين عليه السلام) -----
- ٢٧٣ ----- (في مصائبه (ع) فمن ذلك ابيات) -----
- ٢٧٣ ----- (و من ذلك ايضا) -----
- ٢٧٣ ----- (و من ذلك ايضا منتخبه من قصيده) -----
- ٢٧٤ ----- (و من ذلك ايضا ابيات من مرثيه) -----
- ٢٧٤ ----- (ايضا ابيات منتخبه من قصيده في رثاء (ع) -----
- ٢٧٥ ----- (ايضا ابيات منتخبه) -----
- ٢٧٥ ----- (ايضا منتخبه من قصيده) -----
- ٢٧٦ ----- (ايضا في رثائه (ع) منتخبه من أبيات) -----
- ٢٧٧ ----- (ايضا في رثائه عليه السلام) -----
- ٢٧٨ ----- (ايضا في رثائه عليه السلام) -----
- ٢٧٩ ----- (ايضا في رثائه عليه السلام) -----
- ٢٧٩ ----- (ابيات ثلاثه في اثار نهضته عليه السلام في الإسلام) -----
- ٢٧٩ ----- (نوحه سكينه على نعش ابياها) -----
- ٢٨٠ ----- (رثائه (ع) مستخرجا من ابيات) -----
- ٢٨٠ ----- (في رثائه ايضا صلوات الله عليه) -----
- ٢٨١ ----- (ايضا في رثائه عليه السلام) -----
- ٢٨١ ----- (في رثائه ايضا صلوات الله عليه) -----
- ٢٨٢ ----- (مأخوذه من ابيات) -----
- ٢٨٢ ----- (ابيات ثلثه عن لسانه (ع) حالا او مقالا) -----
- ٢٨٢ ----- (مأخوذه من قصيده) -----
- ٢٨٣ ----- (ايضا من قصيده) -----
- ٢٨٣ ----- (مأخوذه من قصيده طويله) -----

- ۲۸۳ ----- (ایضا من قصیده)
- ۲۸۳ ----- (و من قصیده فی الرثاء)
- ۲۸۴ ----- (و من قصیده ایضا)
- ۲۸۴ ----- (من قصیده یذکر فیها رثاء الحسین علیه السلام اخاه العباس علیه السلام)
- ۲۸۴ ----- (و من قصیده ایضا)
- ۲۸۴ ----- (مستخرجه من ابیات)
- ۲۸۵ ----- (مستخرجه من قصیده)
- ۲۸۵ ----- (و من قصیده)
- ۲۸۵ ----- (تضمین ابیات اعرابی که از حضرت سید الشہداء (ع) سؤال کرد و جواب انحضرت از او)
- ۲۸۶ ----- (الجواب)
- ۲۸۷ ----- (فی موسی بن جعفر (ع) منتخبه من قصیده)
- ۲۸۷ ----- (فی الرضا منتخبه من قصیده)
- ۲۸۸ ----- (قصیده فی میلاد الامام الجواد علیه السلام و تقریب منکره من اهل العناد)
- ۲۹۰ ----- (من قصیده طویلہ فی صاحب الامر علیه السلام و التظلم الیه)
- ۲۹۲ ----- (خاتمه در اشعاریکه در خصوص زیارت حضرت رضا (ع) سروده شده)
- ۳۰۸ ----- (در باره مرکز)

سرشناسه : خراسانی، محمدجواد، 1291 - 1355.

عنوان و نام پدیدآور : دیوان بینہ رحمت در مرثی قتل امت/ تألیف جواد خراسانی.

مشخصات نشر : تهران: بوذرجمهری (مصطفوی)، 1335.

مشخصات ظاهری : [119] ص.

موضوع : واقعه کربلا، 61ق -- شعر

موضوع : عاشورا -- شعر

موضوع : شعر مذهبی -- قرن 14

رده بندی کنگره : PIR8040/ر234د9 1335

رده بندی دیویی : 8فا620831/1

شماره کتابشناسی ملی : 2790620

ص: 1

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصّـلوة والسّـلام على محمّد و اله الطّاهرين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين ثمّ السّـلام و الصّـلوة و التّحيّات الرّزائيّات الطّيبّات على قتل العبرّات و اسير الكربات المبتلى بعظيم البلاء قتل ارض كربلاء الّذى اورث الكرب و البلاء فى قلوب الأولياء الى يوم اللّقاء المخضوب بدم الوريدين و المطلوب بيدر و احد و حنين الطّمان لدى التّهرين قتل الأديع و ذبيح الأشقياء ابى عبد الله الحسين عليه سلّم و لعن الله من قتله و ظلمه و من اسّـس اساس ذلك و بنى علىه بنيانه و من سمع بذلك فرضى به و الهفاه يا ابا عبد الله لذلك البدن السّـليب و الشّيب الخضيب و الخدّ التّريب و الثّغر المقروع بالقضيب و احزنانه لتلك الشّفاه الذّابلات و الجيوب المضرّجات و الجسوم الشّاخبات و الأجساد العاريات و الأعضاء المقطّعات و الرّؤس المشالات على القناه و اكرباه لتلك الخباء المحرّقات و الأموال المنهوبات و الملاحف المسلوبات و اسفاه لتلك الحريم المهتوكات و النّسوه البارزات و الأيتام الصّارخات و الأمّهات بالقيود و اغمّاه لتلك المحمولات فوق اقتاب المطبّات تلفح و جوههم حرّ الهاجرات يساقون الى البرارى و الفلوات ايديهم مغلوله الى الأعناق يطاف بهم فى الأسواق فالويل للعصاه الفسّاق.

و بعد اکنون که از سنّ اعتدال طبیعی تجاوز نموده و سنّ ترّجّح کمالی را میپیمایم

ص: 1

شور حسینی مرا بر آن داشت که فرصت را غنیمت شمرده و خوف فوت هم مؤید رسوخ عزیمت گردید تا در مرثی آنحضرت چنانچه بزبان عربی گفته ام بزبان فارسی نیز ابیاتی از اثر طبع خود بیادگار گذارم.

تا هم مرا بدینخدمت فضیلتی باشد شاید این فضیلت مرا وسیله شود که بأوامثال امر حق سبحانه و تعالی نموده باشم که فرموده است -
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله و جاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون - امید که این وسیله مرا نافع شود - یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم

و هم بدین مراتب مراتب اخلاص مودت خود را نسبت بخاندان عصمت و طهارت که حق فرموده - قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی - از مقام خفا و ستار هویدا و آشکار و صدق صفای باطن را بظاهر نیز قرین تصدیق و اقرار سازم.

و هم خود را در زمره ذاکرین و نام خود را در دفتر مرثیه گویان اهل بیت؟؟؟ ثبت و مشمول (لکل بیت بیت فی الجنه) گردانیده باشم.

و هم تا بحدی قطع حجت از اشخاص بی سماجت و رفع عذر و حاجت از ذوات بی لجاجت شده باشد تا در هنگام اعتراض و قدح بر اشعاریکه خارج از مقام ادب یا از غیر اهل مذهب است نگویند - فأت بایه ان کنت من الصادقین - و تا نگویند - ان بیوتنا عوره و ما هی بعوره - و تا نگویند چنانچه گفتند - و اذا لم تاتهم بایه قالوا لولا اجتبیتهما - و امثال این اعدار غیر موجهه که در قرآن بسیار است که از اشخاص نقل و حکایت کرده.

دامنه عذر بحد توسعه پیدا کرده که از قضیه ارزن پهن کردن بر ریسمان یا سیاه بودن خر ملا نصر الدین که جزو فکاهییات است بالا زده تا بحدیکه خدا حکایت میفرماید

درباره قرآن چون عذر دیگر نداشتند گفتند - لو لا انزل علیه القرآن جمله واحده - و گفتند - لو لا نزل هذا القرآن علی رجل من القریبتین عظیم.

نعوذ باللّه اگر مبنای عذر بر لجاجت نه بر رفع حاجت باشد چه در این صورت هیچ حجت فایده نبخشد چنانچه فرموده - و ان یروا کلاً ایه لا یؤمنوا بها و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلاً و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلاً -

باز هم نعوذ باللّه از آنچه در بعضی دیده میشود که براستی احتجاج آنان نه از روی احتیاج بلکه از روی عناد و لجاج است بلکه قضیه - اجعل لنا الها کما لهم الهه - است و قضیه - و ما نحن بتارکی الهتنا عن قولک - است و قضیه - اصلوتک تا مرک ان نترک ما یعبد اباؤنا - است

جدّیت این دسته بیشتر باعث تقویت جهالت و پیروی ضلالت آن دسته دیگر شده است - ان یتبعون الا الظنّ و ما تهوی الأنفس

هیئات هیئات اگر بنا بر لجاج نیست هر ذی شعوری داند که اینگونه احتیاج مثبت عذر و مقوم احتجاج نیست زیرا که چه داعی و چه حاجت ملزومه و چه ضرورت و چه الزامی از شرع بر گفتن شعر و خواندن وی هست تا برسد بگفتن و خواندن هر ناروائی از هر بی پروائی یا هر بی سرو پائی بلکه مطلب بحدّی واضح است که ضرب المثل شده گویند چرا شعر بگوئی که در قافیه اش بمانی

ای عزیز من مجوّز شرعی از برای خواندن هر شعر و گفتن هر شعر نیست صرف احتیاج منبر بشعر عذر نمیشود یا نبودن شعر دیگر بهتر یا شعر دیگر از اهل، مجوّز خواندن شعر ناحقّ یا شعر نااهل که باعث ترویج او شود نمیشود.

اما اول برای آنکه منبر شرعی و روضه خواندن موقوف بشعر نیست و ملازمه هم با شعر ندارد نه عقلاً و نه شرعاً و نه عرفاً و اگر کسی بگوید که بدون شعر نمیشود ما خواهیم گفت ما کردیم و شد

بلی نهایت آنکه شعر زینتی است برای بمنبر نه آنکه منبر موقوف به شعر است در اینصورت خواهیم گفت زینت خوب است بشرط آنکه بزینت مباح باشد. و از اینجا است که ذاکرین نهی میکنند مردم را از بعضی آرایشهای سر و صورت و لباس و انگشتر طلا و مساجد را از بعضی آرایشها و محافل و هیئت ها را از بعضی امور و امتعه را از بعضی عکسهای تبلیغاتی با آنکه مستند و مستمسک همه در کلیه این امور تطبیق کلی زینت است بر مورد. و مستند ذاکرین در دفع آنها آنست که زینت باید بدستور شرع باشد و نهی از او نشده باشد ما هم میگوئیم که آنچه را بدیگران میگوئید شما هم در تزیین منبر خود به اشعار بلکه به نثر نیز رعایت فرمائید تا چنان نباشد که عیسی بن مریم بحواریین فرمود ای بندگان بدپوشنه را در چشم دیگران می بینید و سوزنیرا در چشم خود نمی بینید. و اما دومی برای آنکه بر فرض اینکه شعر دیگر یافت نشود نبودن شعر صحیح باز موجب خواندن ناصحیح نیست زیرا که اصلش لزومی ندارد، مثل این مثل آنست که کسی بگوید من که بسینمای فلان میروم که آراسته بأنواع فجور است برای آنست که سینمای دیگری بهتر نیست یا آنکه علماء سینما نساخته اند یا سینمای اهل حق نیست که بسینمای اهل ناحق میروم.

جواب او این است که علماء و اهل حق سینما را حق ندانسته و جزو ضروریات نشمرده تا سینما بسازند که شما بدانجا نروی بنا نیست که هرچه را مردم هوا کنند علماء بزودی هواس نفس آنانرا تهیه نمایند تا مردم دست حجت نزد اجانب دراز نکنند(1).

ای برادر عزیز اینها عذر نمی شود نزد خدا برای شعرهای لغویات و لهویات و جعلیات و جهلیات و غزلیات و کذبیات. باید فکر آن کرد که بین خود و خد عذر موجهی داشته باشیم.

و باید دانست که خواندن اشعار ناهلان یعنی کسانی که از مسلک و طریقه ما خارجند در صورت صحت باز خالی از شبهه نیست. زیرا که جواز خواندن صحیح آنها را تمثلاً یا از جهت پند مال.

ص: 4

1- این مثل از باب مثال است فقط بر اشعار غیر مشرّوعه تطبیق میشود شما برای مشرّوعه اش مثل بزیند بخرید اجناس مباحه از غیر اهل.

غایت صحیح دیگر موقوف بفرض اتفاق است که مستلزم ترویج آنها نباشد. نه باین کثرت که در هر مجلس و محفلی خوانده میشود بلکه منزلها پر از کتابهای آنها است و در همه جا ذکر آنها و اقتباس از آنها است. چه در اینصورت مشمول فرمایش حضرت صادق علیه السلام خواهد بود که فرمود

و كذلك كل مبيع ملهوبه و كل منهي عنه مما يتقرب به لغير الله عز و جل او يقوى به الكفر و الشرك في جميع وجوه المعاصي او باب يوهن به الحق فهو حرام محرّم بيعه و شرائه و امساكه و ملكه و هبته و عاريتة و جميع التقلب فيه الا في حال قدعو الضرورة فيه الى ذلك -

آه آه که پس از یک عمر زحمت کشیده ایم و نام خود را ذاکر حضرت سید الشهداء علیه السلام گذارده ایم و خود را بخادم شرع و مروج دین معرفی نموده ایم چون چشم باز کنیم و گراور دفتر منبرهای ما را بدست ما دهند خواهیم یافت که همه اش ترویج اهل باطل بوده.

مصراع: و لقد نصحتك ان قبلت نصيحتي.

ولی افسوس که عده ای یا از جهالت و یا از رذالت دست از مرام فاسد خود نمیکشند و برای رواج بازار خود و بطمع مختصر چیفه و حطام دنیا همچنان بر عمل فاسد خود ادامه میدهند.

اشتروا بآيات الله ثمنا قليلا اولئك الذين اشتروا الحيوة الدنيا بالأخرة اولئك الذين اشتروا الصّٰلة بالهدى و العذاب بالمغفرة فما اصبرهم على النار -

و اگر نه این است و نه چنین است یعنی اگر باب شعرکوئی و شعرخوانی نه مبنی بر غرض و نه ناشی از مرض است پس در بابت نثرها چه خواهید گفت

نظر کنید بکتابهای علماء از اسلاف و اخلاف چقدر توصیه نموده اند اهل منبر را بر خواندن اخبار و روایات و تواریخ صحیحه و ترک دروغها و مجعولات و . و . و بعلاوه آنچه محدثین و علماء اعلام رضوان الله عليهم اجمعین زحمتهای کشیده اند در تصحیح اخبار و تألیف

آثار مع ذلک بقدری دروغ و مجعولات در منابع کثیر و شایع شده که فصاحت بار آورده حتی از مردان گذشته مورد اعتراض زنان نیز واقع شده و هیچ جلوگیری ندارد.

من با آنکه بسیار بسیار کم اتفاق میافتد که در مجالس روضه حاضر باشم با همه این کمی اتفاق، هر وقت که حاضر شده ام مطالبی شنیده ام بخصوص در روضه و مصیبت چه شعر و چه نثر که در قوطی هیچ عطاری دیده نمیشود متحیرم که اینها را از چه کتابی نقل مینمایند.

زیاده بر بیست کتاب مقتل از پیشینیان یعنی مقاتل قدیمه نزد من موجود است نمیدانم اینها متخذ از کجا است این نیست مگر از بی مبالاتی ناشی یا از غرض است یا از مرض اگرچه مرض جهل و تقلید باشد. ما را اکنون نظر به نثرها نیست نظر به اشعار است

یک روز با یکی صحبت بمیان آمد از خواندن همین گونه اشعار عاقبت گفت اینها که تو گوئی همه حق است من خود میفهمم که خواندن این اشعار روا نیست (این مطلب از وضوح بحدی است که احتیاج بدقت و تدبیر ندارد و اگر کسی بگوید من نمیفهمم پر بی شعور است یا بگوید من عیب نمی بینم دروغ میگوید -

و تکتمون الحق و انتم تعلمون و قالوا قلوبنا غلف و قالوا قلوبنا فی اکنه ممّا تدعونا الیه و قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا ممّا تقول -

چگونه شود که ندانند با آنکه همه در منابع بر مردم را نهی میکنند از امتعه خارجیان لا اقل با عدم ضرورت آیا نمی فهمند که اینها هم نیز امتع خارجی است یعنی از غیر اهل و غیر اهل مسلک است) ولی چکنم که مستمعین و پامنبرهای بی شعور حالشان این است که اگر از اول منبر تا آخر همه اش صحیح و خالی از عیب بخوانی یا همه اش قرآن بخوانی و یا همه اش قال الله و قال رسول الله ص و قال امیر المؤمنین (ع) و قال الباقر (ع) و قال الصادق و قال الامام (ع) بگوئی مثل آن باشد که هیچ نخوانده ای و هیچ نگفته ئی و همه چرتی و بعضی خواب و با حال کسالت تلقی میکنند و هیچ جوشی و خروشی و حرارتی در آنها دیده نمیشود تحسین از کسی شنیده نمیشود اما بمحض خواندن چند

شعری که خود میدانم که حقیقت ندارد و او هن از بیت العنکبوت است. و بالأخره بعد از همه درستیها باز شعر است چشمها باز میشود چرتها میپرد خوابیده ها بیدار میشوند جنبشی در پامنبریها پیدا میشود.

چوش و خروشی دیده میشود بلکه اشکها از گوشه های چشمان برگونه ها سرازیر میشود دیده و دهنها بطرف منبر باز و زمزمه های نخستین بلکه صدای به به و احسنت احسنت و صدای اعد اعد. دوباره بفرمائید از گوشه و کنار بلند میشود. بخصوص که شعری عرفانی مشرب یا از عارف مسلکی باشد.

و هنگام روضه غلغله در مردان و خروشی فوق العاده در زنان میافتد و پس از منبر همه مستفیض شدیم میگویند و اگر بساده برگزار کنیم و طوری را که مرضی خدا و پسند رسول صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام و مشروع نزد فقیه است رعایت کنیم باینگونه مطلوب نفس و مرغوب طباع نیفتد و باصطلاح اهل منبر منبر و مجلس سرد میشود.

جواب این جمله آنست اولاً نقض مینمائیم بآنچه قاطبه اهل منبر کسبه را نهی مینمایند از استعمال غیر مشروع برای ترویج متاع خود مانند اشخاصی که استعمال موسیقی در مغازها یا غش کاری و تدلیس و دروغ و سایر انواع محرّمات مینمایند و میگویند اگر چنین نکنیم مشتری کم میشود یا فروش کمتر دارد یا خوب نمیخرند. شما خود همچنانکه جواب آنها را از این عذر میدهید جواب خود را نیز بدهید چه فرقی است بین شما و آنها

و ثانیاً که؟ مردم را باینطور تربیت نموده و پرورش داده جز همین تربیبات و زرق و برق کاریهای شما

و ثالثاً شما مأمورید که مردم را نهی از هوی پرستی کنید و هویخواهی آنها را بیرون کنید نه آنکه تایید هوی و تقویت نفس و تحریک خواهش های گوناگون و امداد شهوات نمائید

و رابعاً تشبّث بوجه غیر مشروع برای ترویج مشروع. فضلاً از ترویج کسب یا اظهار فضل، حرام است و اخذ ثمن در مقابل او اکل مال بباطل است

و خامساً حساب منبر غیر حساب کسبها است. اساس منبر برتر ترویج دین است و ذکر حضرت سید الشّهداء علیه السلام عباد است فرموده اند لا خیر فی عبادة لا تقوّه فیها -

منبر باید از روی تفقه باشد هم از جنبه کسب و هم از جنبه دین و هم از جنبه عبادت

همه اهل منبر در هر منبر مردم را باین سه چیز دلالت و ارشاد مینمایند بلکه هیچ موعظه ای خالی از یکی از این سه نیست

همواره باهل کسب میگویند قال امیر المؤمنین علیه السلام الفقه ثم المتجر ای اهل بازار بروید اول مسائل معاملاتتان را یاد بگیرید و الا فاسد است و باهل عبادت میگویند ای اهل عبادت مسائل عبادت خود را یاد بگیرید و الا باطل است عبادت را خالص کنید و الا غیر مقبول است.

و باهل دین میگویند از شرک بپرهیزید. غیر دین را مخلوط بدین نکنید. از غیر اهل حق نگیرید. با غیر اهل حق منشینید بمجالس و محافل آنها مروید اگر چه بنام مجلس دین و مجلس روضه باشد عقاید دین خود را بر علماء عرضه دارید. از حضرت عبد العظیم یاد بگیرید که در سنّ پیری عقاید خود را بحضور حضرت هادی علیه السلام عرضه داشت. عقاید جاهلانه و تقلیدانه در مغز شما نباشد.

همه اینها را بمردم میگویند غافل از آنکه آنچه همه دارند خود تنها دارند و نیز غافل از آنکه عمل خود دارای هر سه جهت است هم کسب است هم دین است هم عبادتست.

هیچ شده شعرهائی که میخوانی یا نثرهائی که میگوئی یا نقلها یا حدیثها یا.

یا. یا. که میگوئی بر عالمی عرضه داری. یجوز و لا یجوزش را از او اخذ کنی. هیهات هیهات - بل سوّلت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل یا لا اقلّ شده است که اگر عالمی تو را نمی کند از شعری یا نثری و لو سرّاً و در خفا. با او دشمنی نکنی. و از او برنگردی. و قدح او را در انظار نکنی. ای عزیز برادر مواظب گفتار خود باش. زراره بن اعین از حضرت باقر علیه السلام پرسید ما حقّ الله علی العباد؟ فرمودان یقولوا ما یعلمون و یقفوا عندهما لا یعلمون و حضرت صادق علیه السلام فرمودافه العلماء ثمانیه و از جمله

شماره کرد و التّكَلّف في تزيين الكلام بزوائد الألفاظو نیز آنحضرت طبقات جهنّم را بر طبقات علماء سوء تقسیم فرمود از آنجمله فرمود و من العلماء من يطلب احاديث اليهود و النصارى ليعزّز(1) به علمه و يكثر به حديثه فذاك في الدّرك الخامس من الثّارو حضرت مسيح عليه السّلام گفت كونوا نقّاد الكلام فكم من ضلاله زخرت بايه من كتاب الله كما زخرف الدرهم من نحاس بالفضّه المموّه التّظنر الى ذلك سواء و البصرآء به خيرآء و حضرت صادق عليه السّلام فرمود تجد الرّجل لا يخطى بلام و لا واو خطيبا مصقحا و لقلبه اشدّ من ظلمه اللّيل المظلم و تجد الرّجل لا يستطيع تعبيرا عمّا في قلبه بلسانه و قلبه يزهر كما يزهر المصباح -

چه خوب است اهل منبر جلد اوّل بحار الأنوار را مطالعه نمایند و ترجمه آنها بقلم مرحوم حجّه الاسلام آقا نجفی اصفهانی طبع شده است تا بدانند که وظیفه ابلاغ و ارشاد چیست

و باید دانست که من بکی او ابکی او تبکی و حببت له الجنّه - شامل هرگونه ابکاء نیست. بلکه باید ابکاء بطریق مشروع باشد. زیرا که مسلّم است که اگر بوسیله مزغان (آلات موسیقی) مردم را بگریانند حرام است و فقهاء در باب غناء گفته اند که غنا در قرآن و روضه معصیتش مضاعف است و از اینجاست که بسیاری منع از تشبیه مینمایند با آنکه ابکاء او از همه بیشتر است.

و همانطوریکه اهل منبر بگریه کنندگان میگویند که هر گریه اجر ندارد. گریه باید از روی معرفت باشد. و از جمله وجوه معرفت آنکه بر وجه صحیح باشد. باید بدانند که گریاندن نیز باید بوجه صحیح باشد. و از روی معرفت بصحّت طرق ابکاء باشد شعر لمؤلّفهد.

ص: 9

1- در نسخه ای با عین و زا و زاست از عزّت یعنی تا علم خود را باو عزّت دهد و در نسخ دیگر با عین و راء و زاء است یعنی علم خود را بآن زیاد کند.

در دیگران به بینی و در خویش ننگری کور عیوب خویشی و بینای دیگری در خانه اگر کس است همین اندازه بس است

خیلی معذرت می‌خواهم که این جمله همه بر سبیل دلسوزی بود نه بر سبیل طعن و ملامت. یا خدای نخواستہ نعوذ باللہ رانی یا شیئی دیگر از هواهای نفسانی. بعد از این تو خود دانی با آنچه می‌خوانی

گرچه دانم منعرضین خواهند گفت آنچه خواهند گفت

(لمؤلفه)

بگذار تا بگوید آنکس که بی مرض نیست از حرف او چه با کم کاندر بیان غرض نیست

تنبیه بر خصوصیات کتاب

مخفی نماند که باندازه وسع خود جدّیت نموده که نظم خود را از استعمال الفاظ غیر مشروع و یا غیر مناسبه بمقام امام علیه السلام یا شهیدی یا مخدّرات آل اطهار مبرا دارم و طریق بی باکانه و خودسرانه شعراء بخصوص شعراء امروزه را نه پیمایم و از مسلک فقاہت تجاوز نمی‌ایم خواه پسند باشد خواه ناپسند.

و پس از جدّیت تامّ جمله نظم این بی نام بر سه قسم انتظام یافت.

مرثیه. زبان مقال. زبان حال

اشعار شعرا غالبا از قسم مرثیه و زبان حال است. و زبان مقال بسیار نادر الوجود است اگر معدوم نباشد. و اشعار بنده بر عکس است اکثر آنها زبان مقال است و ترجمه وقایع از این جهت دارای امتیاز است از دوراه.

که از این دوراه بدیع خواهد بود. یکی آنکه شعر بزبان مقال یا نیست و یا آنکه کم است دیگر آنکه نقل عین وقایع و ترجمه آنها بخصوصه اثر دیگر دارد.

مرثیه مرثیه در مقابل زبان مقال و حال عبارتست از نوحه گری بطریق انشاء و تذکر از مصائب مرثیه شده اجمالا.

و بوجه دیگر مرثیه اعم است. بر همه مرثیه گفته میشود. و باین اطلاق در مقابل مدیحه و تغزل آورده میشود.

در قسمت مرثیه نیز رعایت تام نمودم که انشائات خارج از واقع نباشد.

زبانحال زبان حال عبارتست از بیان اموری که از احوال مرثیه شده یا ممدوح استفاده میشود و حال او حاکی و شاید بر آن امر است و در جواز او بعضی تأمل کرده اند لکن اگر بر سیل نسبت و استناد نباشد باینمعنی که نگوید گفت یا کرد ظاهر آنست که ضرر ندارد و اگر زبانحال بطری باشد که از لوازم مقال استفاده شود خیلی بهتر خواهد بود.

ولی شعراء امروز در زبانحال توسعه داده اند بطوریکه حتی غیر زبانحال را نیز زبانحال نامیده اند انشائات خود را زبانحال میخوانند ایکاش انشائات صحیح بود بلکه امام علیه السلام یا یکی از شهداء یا یکی از بانوان را مانند خود فرض کرده و می بیند که اگر خود در آن قضیه بود البته چنین میگفت و چنین میکرد. پس میگوید که او هم البته چنین گفته و چنین کرده و اگر نگفته و نکرده میخواست که بگوید و بکند. پس در حقیقت اینها زبانحال خود ناظم است نه زبان حال مرثیه شده. البته این گونه زبانحال جایز نیست. بلکه میتوان گفت نظر بعضی که تأمل دارند در جوازش همین است.

و از اینجا میتوان گفت که هرکس حق سرودن زبانحال ندارد زیرا که باید معرفت بخصیّات داشته باشد

نظم این ناچیز از این لحاظ نیز ممتاز است. زیرا که زبانحالهایی که سروده ام اکثر آنها از قسم اعلای زبانحال است. یعنی مستفاد از لوازم مقال است. و فی الحقیقه این قسم داخل در زبانحال نیست. بلکه لوازم مقال را اهل بیان از مقال، و علماء اصول حجّت دانند.

و قسمت اندک آن از زبانحالیست که محکی و مدلول احوال است، با عدم استناد و نسبت بنحو گفت یا کرد.

و چون غرض اقصی از این نظم و رثاء هم در دنیا و هم در روز جزا طلب رحمت از

خداوند رحیم است که صاحب عزا است لهذا این کتابرا به (بینه رحمت) در مرثی قتیل امت نام نهادم امیدوارم که بعد از این توفیق حضرت منان مدد فرماید که بر اشعار او بیفزایم عجاله بهمین اندازه اکتفا گردیدو الله الهادی الی الصواب. امید است که مقبول درگاه ربّ مطالع باشد اگرچه مقبول طباع نباشد. ناظم و مؤلف جواد خراسانی

ص: 12

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اوصیای مصطفایند اهل بیت مصطفی

مرثیهٔ خمسۀ آل عبا و شکوه از جفای روزگار

فلک را کجروی با آل عصمت

ص: 13

بصد حسرت از این دنیا برون شد

مرثیهٔ خمسۀ ال عبا و شگفت از سفله پروری دنیا

در حیرتم که دهر چرا سفله پرور است

ص: 14

حقا که راست گفت پیمبر از آنچه گفت

ص: 15

جسمش برهنه روی زمین زیر سمّ اسب

در فضل کربلا و شکایت از بلا

یا رب چه کربلات که گردیده پُر بلا

اظهار اشتیاق بسوی کربلا و مودّت بصاحب المصیبتہ و البلاء

ص: 16

دل هر زمان کشد بسوی کربلای تو

در مدح کربلا و تفصیل او بر کعبه و شکایت از بلاء

ای کربلا نام تو چون کربلا شد

ص: 17

بر روی تو خونهای جوانان چقدر ریخت

در وجه تأثیر حزن و غم در نام حسین و کربلاء و عاشورا و محرم

در چار اسم کنده شود قلب ها ز جا

غم انگیزی کربلا و تذکار مصائب وارده در آن

ز و کن بر کبلا و غم انگیز بین هنوز هم بوی خون شمیم کن از آن زمین هنور

ص: 18

از تشنه گان ماریه بر گوش میرسد

(رباعی)

از خاک کربلا بوزد بوی خون هنوز

اظهار اشتیاق بکربلا و تحسّر از فراق آن

خوش بحال آنکه اندر کربلا مسکن نماید

ص: 19

خوش بحال آنکه چون پیمانہ پر از بلا شد

ایضا فی هذا المعنی

خوش بحال آنکه اندر کربلا دارد مقام

بر شما ای ساکنان کربلا حقّ از کرم در همین دنیا نمود، نعمت خود را تمام

قدر این نعمت بدانید ای مقیم آن حریم

استقبال از محرم و اندوه بر عظم ماتم

یا ربّ این غلغله از چیست که در ارض و سمات

ص: 20

این چه شوریست مگر ماه محرم شده نو

ایضا مرثیه در استقبال از محرم

یا ربّ مگر چه واقعه رخ داده در جهان

ص: 21

ایضا فی هذا المعنی

قتل و غارت در محرم بد حرام

شکوه از جفای بی منتهای اهل کوفه

ز جور کوفیان دارد فلک داد

ص: 22

که مهمان را کشد با یاورانش

شکوه از جور و جفای روزگار

چرخ را کجمدار یعنی چه

ص: 23

گه بازارها بری و گهی بزم هر نابکار یعنی چه

ایضا شکوه از جفای روزگار و آخرین جور ان نابکار در روز عاشوراء بر عترت اطهار

فلک جوری که اندر کربلا کرد

در مرثیه ان بزرگوار و عظمت شهادت او در روزگار

میبردم قرار دل قصه نینوای تو

ص: 24

مرثیه سرور شهیدان و اظهار شگفت از بقای کون و مکان

ایکاش آسمان بزمین سرنگون شدی

مرثیه در شکوه از بیدادی قوم شقاوت اثار بر سر و تن و عیال ان بزرگوار

اگر حسین نه پرورده خدا بودی

مرثیه در بیان انکه کشتن انحضرت از روی عناد و حجود و خارج از طریقه اسلام بود

ای کشته تیغ و تیر و خنجر ای گشته جدا سرت ز پیکر

ص: 25

تقصیر چه بودت اندر اسلام

مرثیه در صفای حسین علیه السلام با خدا در شهادت و عوض او از کرامت و شفاعت

حُسن هستی خود را براه داور داد

ص: 26

ز یاوران همه بگذشت از صغیر و کبیر

مرثیه و یاد از بزرگی مصیبت کربلا

دلم از واقعه کربلا زار و غمین باشد

ص: 27

خدا زینب کجا بزم یزید و ابن مرجانه

مرثیه بر صبر و تحمل زینب کبری با پرستاری اسراء

کسی نشنیده در دوران بود یکن تن تنها

مرثیه بر سید الشهداء علیه السلام از وقایع کربلا

شاهنشهی که خلق جهان شد برای او

ص: 28

جسمش برُوی خاک و سرش بر سنان

التجاء بدرگاه حضرت سید الشهداء علیه السلام و با سائر ائمه (ع) نیز مناسب است

ما بدرگاه تو آیشه به پناه آمده ایم

ایضا فی هذا المعنی

ما بدین در نه پی جاه و مقام آمده ایم

ص: 29

غرق طوفان بلائیم ز عصیان و گناه

ایضا التجا و تضرع به انحضرت

چه شود بخواب من آئی و بتوراز و شکوه سمر کنم

ایضا در اینمعنی

جز حسین کیست که بر ما کند از لطف نظر

ص: 30

غیر درگاه رسول و حَرَم آل رسول

ایضا التجاء بجای یا علی در همه مصرعها یا حسین میتوان گفت

غرق دریای بلایم یا علی فریاد رس

بقای اسلام و تشیع بشهادت حسین (ع) و اسیری اهل بیت است

تشیع گرچه امروز از میان رفت

ص: 31

کسی نتوان زند بر اصل اونیش

ص: 32

یکی خلخال از پایش کشیدند

ص: 33

اگر قتل حسین عدوان نبودی

مرثیه

ایکه سرت بر سنان چون ماه فروزد

حسین نثار الله است و هر جا بنام اوست کربلای اوست

ای سِرِّ عالمین که عالم سرای تست

مرثیه و ذکر مصائب وارده بر انحضرت

ای شهید کربلا جانها فدای جان تو

ص: 34

دست عباست بُریدند از پی یک مشک آب

ایضا فی هذا المعنی

ایکه از عالم و آدم همه جسمند و توجانی

ایضا فی هذا المعنی

گیرم حُسین سبط رسول خدا نبود

ص: 35

یکجا برابر رخ زینب سر حسین

عرض اخلاص ارادت و اختصاص بندگی بساحت انحضرت

مرا که غیر تو ایشاه شاه دیگر نیست

نوحه سرانیها و دمه‌های سینه زنی

ای شهید کربلای زاده زهرا حسین ای قتیل اشقیاء ای زاده زهرا حسین کشته تیغ جفا سر بریده از قفا

کشته راه خدا از نور چشم مصطفی

ص: 36

عالم از بهر تو بر پا و تو خود بی خانمان

ایضا نوحه سرائی

ای شهید کربلا ای کشته راه خدا

نوحه سینه زنی

اه و واویلا صد آه و واویلا خونجگر زینب بی پسر لیلا

زاده زهرا روز عاشورا

ذکرش اندر لب یارب و یارب از غم یاران گشته روزش شب

ص: 37

وز غم طفلان وز غم زینب دل پر از آه و دیده چون دریا آه و واویلا الخ

گفت ای لشکر من نیم کافر

منکه بی یاران از جهان سیرم

آخر ای لشکر من مسلمانم

شمر دون رحمی کن بحال من

ایضا نوحه سینه زنی

ای تشنه کام بی یار حسین وای مقتول شمر خونخوار حسین وای حسین وای ای شاه بی علمدار حسین وای حسین وای

سر از تنت بُردند حسین وای حسین وای جسمت بخون کشیدند حسین وای

جرمت مگر چه دیدند حسین وای (آه از جفای آشوار حسین وای حسین وای)

بر نوک نی سر تو حسین وای در چشم خواهر تو حسین وای جان بر لبش نمودار حسین وای حسین وای

نعشت بنخاک عریان حسین وای افتاده در بیان حسین وای

پامال سَم اسبان حُسین وای (با زخمهای بسیار حُسین وای حُسین وای)

ایشاه یاورت کو حُسین وای شهزاده اکبرت کو حُسین وای

نوباوه اصغرت کو حُسین وای (گشتی تو بی کس و یار حُسین وای حُسین وای)

کو عون و جعفر تو حُسین وای کوشش برادر تو حُسین وای کو میر لشکر تو حُسین وای

خواموش شد بیکبار حُسین وای حسین وای

بر نعش تو سکینه حُسین وای

ایضا نوحه سینی زنی

ای سر جدا حُسین وای

بابا چرا افتاده سر در بدن نداری افتاده ای بخواری بر تن کفن نداری

بابا چرا تو بر تن یک پیرهن نداری کو جامه و لباست چون شد بتن نداری بابا چرا نداری بر تن ردا حُسین وای

بابا کدام ظالم سر از تنت بُریده بابا کدام بیرحم نعشت بخون کشیده

رحمی نکرده بر من گویا مرا ندیده بابا بنوک نیزه کی پهلویت دریده کی اینچنین بُریدت سر از قفا حُسین وای

بابا زدند لشکر آتش بخیمه گاهت سر کنده شد بصحرا اطفال بی گناهت

یگتن نگشت ما را حامی از آن سفاهت کُو حشمت تو بابا کو لشکر و سپاهت یکباره گشتی آخر بی اقربا حسین وای

ای باب تاجدارم بنگر بحال زارم برخیز و پرسشی کن از حالت فکارم

بنگر که چون یتیمی بنموده است خوارم بعد از تو ای پدر جان من سروری ندارم رحمی نما بحالم ای باوفا حسین وای

آن یک کبود سازد رُویم ز ضرب سیلی وان یک بتازیانه پشتم نموده نیلی

بابا بچنگ دشمن نبود مرا کفیلی یکمشت زن نداریم جز یک علیلی برخیز و چاره کن از بهر ما حسین وای

(ایضا سینه زنی)

وای وای حسین وای

سر از تنش بُردند حسین وای

ص: 40

ایضا نوحهٔ سینه زنی

وای وای حسین وای

ای سر جدا حسین وای

ایضا سینه زنی

کشته تیغ جفا آه حسین وای حسین

ص: 41

نوحه و دمه‌ای سینه زنی غیر این نیز در محلهای مناسب و همچنین در رباعیات ذکر میشود.

ترجمه چند بیت از دیوان منسوب به امیر المؤمنین (ع) که همه آن را در سی سال پیش بفارسی نظم کرده ام این چند بیت چون اشاره بوقعه کربلا دارد در اینجا یاد میشود

کائی بنفسی و اعتقابه

(ترجمه)

ای حسین ای روح جان مرتضی

ص: 42

در آثار دوستی برای خدا و غیر خدا و شمه ای از فداکاری یاران سید الشهداء علیه السلام

گر غیر حقّ شود سبب مهر و اتفاق

بیت

محبت گر که بهر حق نباشد پس از چندی دگر از هم بپاشد

رباعی

گر نباشد دوستی بهر خدا

ص: 44

مرثیه بر مسلم بن عقیل و گریه او هنگام دستگیری و یاد از کشتن حسین و اسیری

چون مسلم را دستگیر نمودند شمشیر او را از او گرفتند و او را بر استری سوار نمودند گویا از خود مأیوس اشک از دیدگانش فروریخت و فرمود: **إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** عیب اللّٰه سلمی گفت:

انّ من یطلب مثل الّذی تطلب اذا نزل به امر مثل الّذی بک لم ینک الخ - کسیکه خواستار باشد مانند آنچه را که تو خواستاری گریان نمیشود اگر بر او وارد شود آنچه بر تو وارد شده (یعنی کسیکه طالب مقام بزرگی است فکر چنین پیش آمد بر خلاف مرام میکند) فقال انّی و اللّٰه ما لنفسی بکیت و لا لها من القتل ارثی و ان کنت لم احبّ لها طرفه عین تلفا و لکن ابکی للحسین و آل الحسین (ع) آه بخدا که من برای نفس خود گریه نمیکنم و بر نفس خود از کشتن نوحه ندارم اگرچه یک چشم بر هم زدن تلف را برای او دست ندارم و لکن گریه میکنم

چون اندر کوفه شد بی یار مُسلم

بزودی با همه اهل و عیالش

ایضا مرثیه بر مسلم

چنان در کوفه شد بی یار مُسلم

ص: 46

نه یکتن شد مر اورا یاور و پشت

مضمون خطبہ حضرت سید الشہداء علیہ السلام در مگہ قبل از حرکت بعراق

بروز ہفت ذیحج شاہ ابرار

خروج انحضرت از مگہ روز ترویہ و جوابش از تحذیرها

بروز ترویہ سبط پیمبر برون شد از حرم با دیدہ تر

ص: 47

حَرَمَ را ترک بهر امر دین گفت

مما نعت ابن عباس انحضرت را از حرکت

چو آل الله در محمل نشستند

ص: 48

تو میخواهی کزین راه و از اینرو

ابیات طرماج بن عدی

یا ناقتی لا تذعری من زجری

و ابن زیاد العمر بن العهر ترجمه بیات

ای ناقه از زجرم تو دل نگیری

ص: 49

ابیاتی که حضرت سید الشهداء علیه السلام فرمود هنگام ملاقات حر و ترجمه آن

حرّ در بین مصاحبت در طریق بر سبیل خیرخواهی بزعم خود عرض نمود خدا را در نظر آر نسبت بجان خود یعنی ترا برای خدا جان خود را حفظ کن که من یقین دارم اگر مقاله کنی با این قوم کشته خواهی شد فرمود (افبالموت تخوفنی) مرا بمرگ میتسانی و گمان میکنید که بلیّه بزرگ از شما ردّ خواهد شد که مرا بکشید من در جواب تو میگویم آنچه را آن مرد اوسی (یعنی طایفه اوس) به پسر عمّ خود گفت هنگامی که اراده نصرت پیغمبر داشت و پسر عمش او را منع نمود.

سأمضی و ما بالموت عار علی الفتی

ترجمه ابیات

میروم بر قصد و مرگم خوار نیست

ص: 50

مرگ نبود عار در راه فرار

اشاره بورود سید الشهداء علیه السلام بکربلاء و توطین نفس انحضرت بر بلاء و اظهار رضا بهمۀ انواع بلاء

قافله کربلا آه بمنزل رسید

ص: 51

ايضا في هذا المقام و المعنى بزبان حال و مقال انحضرت (ع)

كربلا منزل و مأوى ماست

ص: 52

از تن عباس فتد هر دو دست

ايضا زبان حال مقرون بزبان مقال انحضرت هنگام ورود بکربلاء

چون فرود آمد بدشت کربلا

ايضا جواب گفتن انحضرت از خواهر و امر بصبر نمودن

صبر کن اينخواهر و غمگين مباش

ص: 53

اشفتگی حال حضرت زینب (س) هنگام ورود بکربلا

در آن وادی چون زینب کرد منزل

درخواست حضرت زینب (س) از برادر کوچ کردن از کربلا را و جواب آنحضرت (س)

این چه زمینی است غم انگیز هست

ص: 54

(ایضا زبانهال و مقال حضرت سید الشهداء (ع) هنگام ورود بکربلا)

مژده باد ای کربلا سلطان خوبان میرسد

اهل بیتش بهر سرگرد بیابان میرسد

بر تو مهمان میرسد

ص: 55

مناسب ورود بکربلا

بدشت ماریه منزل نمودند

ورود انحضرت بکربلا و طلب کردن جوانان و نظر کردن بر رخ ایشان

بدشت کربلا منزل نمودند

ص: 56

خطبه مختصر انحضرت اول ورود بکربلا و ترجمه ان

چون بزمین کربلا رسید رُوی بأصحاب کرد و فرمود: النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينَ لَعِقَ عَلَى السِّنْتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَادَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مَحَّصُوا
بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ

ترجمه

خلق یکسر بنده دنیا شدند

ص: 57

گفت یک امشب مرا مهلت دهید

ترجمه خطبه حضرت سید الشهداء علیه السلام در شب عاشوراء و جوابهای اصحاب در اینجا مناسب دیدم که عین خطبه را با جوابها نقل کنم

قال علی بن الحسین علیه السلام فجمع علیه السلام اصحابه عند قرب المساء فد نوت منه لاسمع ما يقول لهم و انا اذ ذاک مریض فسمعت ابي يقول لأصحابه اثنی علی الله احسن الثناء و احمده علی السراء و الصبراء اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوه علمتنا القرآن و فقهتنا فی الدین و جعلت لنا اسماعا و ابصارا و افنده فاجعلنا لک من الشاکرین اما بعد فانی لا احلم اصحابا او فی و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عتی خیرا الا و انی لا اظن یوما لنا من هولاء الا و انی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حلّ لیس علیکم منی ذمام و هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا و لیا خذ کل واحد منکم بید رجل من اهل بیتی و تفرقوا فی سواد هذا اللیل و ذرونی و هولاء القوم فانهم لا یریدون غیری فقال له اخوته و ابناؤه و نبواخیه و ابناؤه عبد الله بن جعفر و لم نفعل ذلك لنبقی بعدک لا- ارانا الله ذلك ابدا بدأهم بهذا القول العباس بن امیر المؤمنین و اتبعه الجماعه علیه فتکلموا بمثله و نحوه ثم نظر الی بنی عقیل فقال حسبکم من القتل بصاحبکم مسلم اذهبوا فقد اذنت لکم قالوا سبحان

اللّٰهُ فَمَا يَقُولُ النَّاسُ لَنَا وَمَاذَا نَقُولُ لَهُمْ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَسَيِّدَنَا وَبَنِي عَمُومَتِنَا خَيْرَ الْأَعْمَامِ وَلَمْ نَرْمِ مَعَهُمْ بِرِمْحٍ وَلَمْ نَضْرِبْ مَعَهُمْ بِسَيْفٍ وَ لَا نَدْرِي مَا صَنَعُوا لَا وَاللّٰهُ مَا نَفَعُنَا وَلَكِنَّا نَفْدِيكَ بِنَفْسِنَا وَأَمْوَالِنَا وَأَهْلِينَا وَنَقَاتِلُ مَعَكَ حَتَّى نَرُدَّ مَوْرِدَكَ فَقَبَّحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ وَقَامَ إِلَيْهِ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيُّ فَقَالَ انْحَن نَحْلَى عَنْكَ وَقَدْ أَحَاطَ بِكَ هَذَا الْعَدُوُّ وَبِمَا نَعْتَذِرُ إِلَى اللَّهِ فِي إِدَاءِ حَقِّكَ لَا وَاللّٰهُ لَا يَرَانِي اللَّهُ أَبَدًا وَ إِنَا فَعَلْنَا ذَلِكَ حَتَّى أَكْسَرَ فِي صَدْرِهِمْ رِمْحِي وَأَضْرَبَهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ قَائِمُهُ بِيَدِي وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتَلَهُمْ بِهِ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ وَ لَمْ أَفَارِقْكَ أَوْ أَمُوتْ مَعَكَ وَقَامَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ فَقَالَ لَا وَاللّٰهُ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ لَا نَخْلِيكَ أَبَدًا حَتَّى لِيَعْلَمَ اللَّهُ إِنَّا قَدْ حَفِظْنَا فِيكَ وَصِيَّتَهُ رَسُولُهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَوْ عَلِمْتَ أَنِّي أَقْتُلُ فِيكَ ثُمَّ أَحْسَى ثُمَّ أَحْرَقُ حَيًّا ثُمَّ أَذْرِي مَفِيْعِلَ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتِكَ حَتَّى الْقِيَامَةِ حَمَامِي دُونَكَ وَ كَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَ إِنَّمَا هِيَ قَتْلُهُ وَاحِدَةً ثُمَّ إِنَّا الْكِرَامَةَ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا وَقَامَ زَهْرَبْنُ الْقَيْنُ وَ قَالَ وَاللّٰهُ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ وَدَدْتُ أَنِّي قَتَلْتُ ثُمَّ نَشَرْتُ الْفَرْسَ وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلِ عَن نَفْسِكَ وَ عَن أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفَتِيَانِ مِنْ إِخْوَانِكَ وَ وَلَدِكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ تَكَلَّمَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِكَلَامٍ يَشْبَهُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَقَالُوا أَنْفُسَنَا لَكَ الْفِدَاءَ نَقِيكَ بِأَيْدِينَا وَ جَوْهِنَا فَإِذَا نَحْنُ قَتَلْنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَكُونُ قَدْ وَفِينَا لِرَبِّنَا وَقَضِينَا مَا عَلَيْنَا وَ وَصَلَ الْخَبْرُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرِ الْحَضْرَمِيِّ فِي تِلْكَ الْحَالِ بِأَنَّ ابْنَهُ قَدْ أَسْرَ بِثَغْرِ الرَّيِّ فَقَالَ عِنْدَ اللَّهِ احْتِسَبَهُ وَ نَفْسِي مَا كُنْتُ أَحَبَّ أَنْ يُؤَسَّرَ وَ أَبْقَى بَعْدَهُ فَسَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنْتَ فِي حَلٍّ مِنْ بِيْعَتِي فَاعْمَلْ فِي فَكَاكِ ابْنِكَ فَقَالَ اكَلْتَنِي السَّبْعَ حَيًّا أَنْ فَسَارَقْتِكَ قَالَ فَاعْطِ ابْنَكَ هَذِهِ الْأَثْوَابَ الْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِدَاءِ أَخِيهِ فَاعْطَاهُ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ بَرُودَ قِيَمَتِهَا الْفِ دِينَارٍ فَحَمَلَهَا مَعَ وَلَدِهِ.

ترجمه

کُرسی نهاد و بر سرِ کُرسی نشسته شاه یاران بگرد او همه چون هاله گرد ماه

ص: 59

گفت ایگروه گرچه شما در وفا سرید

(متفرق شدن اصحاب از دور انجناب و ماندن اندکی از اخباب)

دانسته شد که جاه نه مقصود شاه بود

(تقریر لوازم مقال با توضیح و بیان حال)

فرخنده مجلسی که پیدشاه دین نمود

ص: 60

اندر حریم قُدس طهارت بآب نیست

ترجمه و تقریر جوابهایی که باقیمانندگان دادند و سر تسلیم پیش نهادند

باقی نماند آنشب از آنها که گشته جمع

ص: 61

أيضاً تقرير خطاب انحضرت بأصحاب

گفت ای اصحاب و ای یاران من

ابیاتیکه حضرت سید الشهداء (ع) در شب عاشورا انشاد فرمود و ترجمه ان

یا دهر افّ لک من خلیل

و منتهی الأمر الی الجلیل

أفّ بر توباد ای رُوزگار عَدّار

ص: 62

هر زنده ای دست از جهان بشوید

وصیتها و امر بصیر انحضرت خواهر را در شب عاشوراء

خواهر مکن زاری

ص: 63

بر وفق عهد است این مصیبتها شود جاری

ص: 64

تأمل حرّ بن یزید ریاحی در امر سیّد الشّهداء (ع) و منازعه عقل و نفس او در ترجیح آخرت بر دنیا و شرح قول او انّی
اری نفسی بین الجنّه و النّار فوالله لا اختار علی الجنّه شیئاً

حُرّ چون آن دریای لشکر را بدید

ص: 65

من همانم ره بتو بگرفته ام

مبارزه خواستن حُرّ از سید الشهداء (ع) و بمیدان آمدن و موعظه کردن حُرّان سپاه را

توبه حُرّ چون قبول شاه شد

ص: 66

گر از این دعوت پشیمان گشته اید

مرثیه در میدان رفتن شهزاده علی اکبر و مبارزه او با آن گروه ستمگر

اول روان بمعرکه از آل مصطفی

رجز شهزاده علی اکبر هنگام مبارزه و ترجمه ان

انا علی بن الحسین بن علی

ضرب غلام هاشمی علوی

ص: 67

ترجمه

گفت ایگروه زاده سبط پیمبرم

نضوع و نیاز حضرت سید الشهداء بدرگاه خالق بی نیاز و شکوه از جفای قوم ستم گستر هنگام وداع علی اکبر و ترجمه آن

ثمّ نظر الیه نظر آیس منه و ارخی عینیه فبکی ثمّ رفع سبّابته نحو السماء و قال اللهم کن انت الشّهِید علیهم فقد برز الیهم غلام اشبه النّاس خلقا و خلقا و منطلقا برسولک و کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الیه

ترجمه

از خدا اکبر جوانم میروم

ایضا در استیذان شهزاده از آنحضرت و شکوه انجناب برت الأرباب

ص: 68

این اشعار بر طریقه قوم سروده شده گرچه بمقتضای فقاہت بعضی از آن در نظر حقیر ناپسند است ولی پسند و ناپسندش را درج نمودم تا بدانند که ما را نیز ممکن است که بر طریقه آنها بسرائیم ولی نظر بفقاہت خودداری مینمائیم و جز این ابیات دیگر در موارد مختلفه برای اثبات تمکن از خود نیز سروده ام و شاید بعضی از آنها درج شود برای امتیاز پسند ناپسندها را ما بین دو هلال ثبت مینماییم تا علامت باشد

شاهزاده اکبر سلطان دین

ص: 69

برگشتن علی اکبر بخیمه و درخواست آب از پدر

فجعل يشد عليهم ثم يرجع الى ابيه فيقول يا اباہ العطش فيقول له الحسين عليه السلام اصبر حبيبي فانك لا تمسي حتى يسقيك رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم بكاسه و في روايه انه قال يا اباہ العطش قد قتلني و ثقل الحديد اجهدني فهل الى شربه من الماء سبيل فبكى الحسين عليه السلام و قال و اغوثاه يا بنی من اين اتی لك بالماء قاتل قليلا فما اسرع ما تلقى جدك

محمّدا صلّى الله عليه و اله و سلّم فيسقيك بكاسه الأوفى شربه لا نظما بعدها ابدا.

ترجمه

ای پدر از تشنگی قلبم طپید

فلما بلغت الروح التراقي قال رافعا صوته يا ابتا هذا جدّي رسول الله قد سقاني بكاسه الأوفى شربه لا اظما بعدها و هو يقول العجل العجل فانّ لك كاسا مذخورا حتّى تشربه الساعه.

ترجمه

گفت ای بابا بفریادم برس

فجأ الحسين عليه السلام حتّى وقف عليه و قال قتل الله قوما قتلوك يا بنی ما اجراهم على الرحمن و على انتهاك حرمة الرسول على الدنيا بعدك العفا.

ص: 71

استغاثہ علی اکبر و آمدن سید الشهداء (ع) بر سر نعش انسور

شہ چون آواز علی اکبر شنید

ایضا فی هذا المعنی

شہ چو صدای علی اکبر شنید جانب میدان بشتابان دوید

ص: 72

دید چه اکبر تن او چاک چاک

آمدن زینب از خیمه گاه بر سر کشته علی اکبر بقتلگاه

شه بسر کشته اکبر نشست

اذن خواستن قاسم بن حسن (ع) از آن شاه مؤتمن

ثم خرج القاسم ابن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام و امه ام ولد و هو

ص: 73

غلام لم يبلغ الحلم فلما نظر الحسين عليه السلام اليه قد برز اعتنقه و جعلاً يبكيان حتى غشي عليهما ثم استاذن عمه في المبارزه فابى ان ياذن له فلم يزل الغلام يقبل يديه ورجليه حتى اذن له فخرج ودموه تسيل على خديه و هو يقول:

ان تنكروني فانا ابن الحسن

ترجمه

قاسم اندر خدمت شه ايستاد

ص: 74

استغاثه قاسم بسید الشهداء (ع) هنگام شهادت

برس عمو بفریادم که زیر خنجر افتادم

تقریر مقال انحضرت بر سر نعش قاسم

فانجلت الغبره فاذا بالحسين قاء على رأس الغلام و هو يفحص برجله فقال الحسين يعزّ و الله على عمّك ان تدعوه فلا يجيبك او يجيبك
فلا يعينك او يعينك او يعينك فلا يغنى عنك فبعد القوم قتلوك

نور دیده قاسم زین آلم کبابم تا ابد از این غم دیده پُر آیم تو مرا بخوانی نشنوی جوابم

بر من این مُصیبت ناگوار باشد کی دلم از این غم در قرار باشد تو مرا بخوانی نشنوی جوابم

تو مرا بخوانی وقت جان سپاری بر نیاید از من سازم از تو یاری تو مرا بخوانی نشنوی جوابم

نی توانم از تو دفع شرّ نمایم نی تو را بنفعی بهره ور نمایم تو مرا بخوانی نشنوی جوابم

وه چه ناگوار است بشنوم صدایت یا که من نباشم دافع بلایت تو مرا بخوانی نشنوی جوابم

جان دهی بخواری من کنم نظاره زیر سُم اسبان جسم پاره پاره تو مرا بخوانی نشنوی جوابم

ص: 75

(حمل کردن نعش قاسم بخیمه ها و نهادن او را در میان کشته ها و نیاز او با حضرت مئان)

ثم احتمله على صدره فكأني انظر الى رجلى الغلام يخطآن فى الأرض وقد وضع صدره على صدره فقلت فى نفسى ما يصنع فجاء به حتى القاه بين القتلى من اهل بيته ثم قال اللهم احصم عددا و اقتلهم بددا و لا تغادر منهم احدا و لا تغفر لهم ابدا صبرا يا اهل بيتى لا رأيتم هوانا بعد هذا اليوم ابدا.

پس آنشه نعش او از خاک برداشت

ص: 76

مرثیه در شأن ابو الفضل العباس و فداکاری او بیرون از وهم و قیاس

در دهر یکی روز بُدی بهره خدا را

(آب نخوردن ابو الفضل و خطاب بنفس خود)

یا نفس من بعد الحسین هونی

ترجمه

ای نفس گر خواهی تو زندگانی

ص: 77

با الله که از دین من این نباشد

(رجز حضرت عباس هنگام قطع دست راست)

والله ان قطعتم يميني

ترجمه

میخورم سوگند بر نام خدا

(رجز حضرت عباس هنگام قطع دست چپ)

يا نفس لا تخشى من الكفار

(ترجمه)

ص: 78

هان که شد ای نفس دستانم جدا

مخمس رجز یا نفس لا تخشی الخ

ای نفس همت کن بوقت یاری هرچند دستی در بدن نداری

هنگام جهدستی نه وقت زاری از تیر و شمشیرش چه باک داری یا نفس لا تخشی من الکفار

ای نفس کوشش کن که وقت اجراست روز وصال را طلوع فجر است

از رفتن دستت ترا چه زجر است گیری ز بیدستی تو دست باری و ابشری برحمت الجبار

هرچند ما را از حیواه فصل است عباس شادی کن که گاه وصل است

دار بقا دار جزا و اصل است آن خوش که با نیکان تو همجواری مع النبی السید المختار

امروز کاین قوم از خدا بریدند شمشیر بر آل نبی کشیدند

سرها جدا و سینه ها دریدند افسوس کاز یک مشک آب جاری قد قطعوا بیغیهم یساری

ص: 79

آل نَبی را از جوان و از پیر

فاصلهم یا ربِّ حرِّ النَّارِ

(طلب آب نمودن ابو الفضل و مبارزه انحضرت)

گفت تشکر من سلیل حیدرم

ص: 80

عهد کردم آب را با جان بَرَم

(زبانحال ابا عبد... بالین برادر)

عبّاس نوجوانم، سقّای کودکانم

ص: 81

درهای هر امیدی بر روی من بیتی بودی تو ای برادر سردار یاورانم عباس نوجوانم سقّ ای کودکانم

اندر حرم سکینه با کودکان بی پر در انتظار آبد بر ره نشسته یکسر

برخیز مشک آبی از بهر کودکان بر کاز تشنگی بلب شد جانهای کودکانم عباس نوجوانم سقّ ای کودکانم

بودی تو ای برادر پشت و پناه زینب بعد از تو من چه سازم با سوز و آه زینب

گردیده روز روشن شام سیاه زینب شد عزّتش بذلّت با جمله خواهرانم عباس نوجوانم سقّ ای کودکانم

تا سایه تو بودی بودی همه بعزّت اهل حرم بشبها کردند خواب راحت

امشب همه بخوابند جز اهل بیت عصمت ایمن بخوابد امشب چشمان دشمنانم عباس نوجوانم سقّ ای کودکانم

ای نازنین برادر ای یادگار حیدر هنگام غیرت آمد بر عترت پیمبر

گشته اسیر دشمن مثنی زنان بی پر گاه رحیل و برخیز ای میر کاروانم عباس نوجوانم سقّ ای کودکانم

مرثیه بزبان حال و مقال حضرت سید الشهداء بر سر نعش ابو الفضل

ابو الفضل ای علمدار رشیدم تو در هر شدّتی بودی امیدم

پس از تواز جهان من دل بریدم برادر رفتی و پشتم شکستی در امید برویم بیستی

تو بودی ای برادر یاور من

(ایضا بر طریقهٔ سینه زنی)

ای یادگار حیدرم آخی ابا الفضل میر سپاه و لشکر آخی ابا الفضل

رفتی و نیروی مرا از هم گسستی هم قوتم بُردی و هم پشتم شکستی

بر زوی من درهای امیدم بیستی بنگر بحال مضطرم آخی ابا الفضل ای یادگر حیدم آخی ابا الفضل

جان ابا در هر بلا یارم تو بودی در هر بلا یار وفادارم تو بودی

سردار اردو و علمدارم تو بودی بودی تو هم آب آورم آخی ابا الفضل ای یادگار حیدرم الخ

در راه من دست از تنت از کین بُریدند اند میان خاک و خون نعشت کشیدند

آخر حجاب حُرمت ما را دریدند افتاده دست از پیکرم آخی ابا الفضل ای یادگار حیدرم الخ

قد كنت عونى يا اخی فی کلّ امرى لا زلت عنى حاميا من کلّ شرّ

ما دمت حیّا كنت فی امن و خیر بعد از تو من بی یاور آخی ابا الفضل ای یادگار حیدرم الخ

رفتی که آب آری برای کودکانم دادی بطفلان وعده آب روانم

در انتظار وعده تا کی دخترانم خشکیده کام اصغرم آخی ابا الفضل ای یادگار حیدرم الخ

تا پرچشمت بودی پیا بودم بشوکت از قوتت بودی مرا نیرو و قوت

زنها نمودندی بشبها خواب راحت بعد از تو با غم اندرم آخی ابا الفضل ای یادگار حیدرم الخ

امشب دگر اهل حرم خوابی ندارند دشمن بخواب راحت امشب میگذارند

اهل و عیالم پیش چشم خلق خوارند ای با وفا برادرم آخی ابا الفضل ای یادگار حیدرم الخ

بعد از تو بر من روزگارم تیره گشته دشمن تهیك حرمت من چیره گشته

شمر لعین بر کشتن من چیره گشته خنجر کشد بر حنجرم آخی ابا الفضل ای یادگار حیدرم الخ

(وداع سید الشّداء علیه السّلام انحضرت بر هر یک بزبان مقال و تتمیم آن بشرح حال)

بر شما ای خواهران من سلام

ص: 84

یکتن اندر بین هشتاد و چهار

طلب کردن پیراهن کهنه

آتشی از نو دوباره بر فروخت

دیدن زینب حسین را برهنه از ان پیره

آه آه از بیحیائی آه آه

ص: 85

ای برادر جان چه شد پیراهنت

(شرح وداع انحضرت (ع) و توصیه او زینبرا بزبان حال و مقال)

رفتم از بَرَت خواهر رُو بنیزه و خنجر

(زبان حال علیا مکرمه زینب با برادر هنگام وداع)

ما زنان بعد تو ای خسرو خوبان چکنیم

ایضا وداع انحضرت و توصیه بصبر)

ص: 86

از رُوی من دیدار سیری کن باشد وداع آخرم زینب ایخواهر غم پرورم زینب

یکساعتی بس بر تو مهمانم کی در جهان من زنده میمانم

شد کشته یاران و جوانانم اکنون دگر بی یاورم زینب ایخواهر غم پرورم زینب

شد کشته امروز از جفا خواهر عباس و عون و قاسم و جعفر

پیر و جوانم کشته شد یکسر هم اکبر و هم اصغرم زینب ایخواهر غم پرورم زینب

اطفال من را کن نگهداری بیمار من را کن پرستاری

تا زنده ام خواهر مکن زاری از زاریت در آزرم زینب ایخواهر غم پرورم زینب

بهرم بیاور گُهنه پیراهن تا زیر پیراهن کنم بر تن

تا از تنم نارد برون دشمن چون از قفا بُرد سرم زینب ایخواهر غم پرورم زینب

خواهر مزن بر سینه و بر سر سیلی مزن نیلی مکن معجز

فردا اگر ببینی بچشم تر افتاده بی سر پیکر زینب ایخواهر غم پرورم زینب

چون زینب آن نعش برادر دید آن گُهنه پیراهن نه در بر دید

بیخود شد آن شر را چو بیسر دید کرد ایجواد از؟؟؟ زینب ایخواهر غم پرورم زینب

یازده بیت از اوّل این ابیات بر طریقه گفته شده برای آنکه بدانند که ما هم مینوانیم بدینگونه بسرائیم

ولی چون مرضیّ این حقیر نیست و همچنین سه بیت از اواسط مضمونش غیر معلوم بود ما بین دو هلال ثبت کردم تا علامت باشد

(عصر عاشورا شه عالی نَسَب

ص: 88

این چنین طفلی بمیرد از عطش

رحمی کنید ای ظالمان این طفل بی شیر مرا

ندای اسمانی سید الشهداء علیه السلام را هنگام شهادت آن شیرخوار و ترجمه آن

فجعل الحسين عليه السلام يبكي و يقول اللهم احكم بيننا و بين قوم دعونا لينصرونا فقتلونا فنودي من الهوآء دعه يا حسين فان له مرضعا في الجنة.

سبط بن الجوزی

ص: 89

پس ندائی آمد از ربّ السّماء

(ایضا فی هذا المعنی)

هاتقی دادش ندا از آسمان

پاشیدن خون گلوی علیّ اصغر باسماں

ز نوک تیر حلق شیرخواره

(طلب آب برای شیرخوار)

بگفت این طفل کاخر شیرخوار است

ص: 90

گلویش تر شد و گردید بیتاب ولی از خون حلقومش نه از آب

(تَبَسُّمِ شِيرِ خَوَارِهِ بِرُؤْيِ پَدْرِ)

پی تسلی شه تاب از تالم کرد

(مَنَاجَاتِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ (ع) بِأَخْدِ فِي شَهَادَتِ شِيرِ خَوَارِ)

بار الها نیست جز یک گوهرم

بروی دست گرفتش برای جرعه آب

(رَجَزِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامِ هَنَگَامِ حَمَلِهِ بِرِ الشُّكْرِ)

ثم حمل علی المیمنه و هو یقول:

القتل اولی من ركوب العار و العار اولی من دخول النار

ترجمه

کشته شدن به که کشم بار عار

ثم حمل علی المیسره و هو یقول:

انا الحسین بن علی الیت ان لا اثنی

ص: 91

احمى عيالات ابى امضى على دين النبى

(ترجمه)

من حسين استم وفرزند على

(عيادت كردن سيد الشهداء از زين العابدين عصر عاشوراء)

عصر عاشوراء شه والا مقام

ص: 92

اوز سوز تب بخود مشغول بود

(ايضا سؤال و جواب زين العابدين و انحضرت)

گفت بابا آنهمه يارت چه شد

ص: 93

(درخواست کردن زین العابدین (ع) شمشیر و عصا برای جهاد)

بده ای عمّه شمشیر و عصائی

(مکالمه حضرت سید الشهداء و سکینه هنگام وداع و ابیات انحضرت و ترجمه ان)

فاقبلت سکینه و هی صارخه و کان یحبّها حبّاً شديدا فضمّهما الی صدره و مسح دموعها و قال سیطول الخ و فی روايه أنّها قالت یا ابه استسلمت للموت فقال علیه السلام کیف لا یستسلم من لا ناصر له و لا معین فقالت یا ابه ردّنا الی حرم جدّنا فقال (ع) هیهات لو ترک القطا لنام فتصارخن النساء فسکتھنّ الحسین (ع)

گفت مجمل حال من کیر از قطا

(مهلت خواستن آنحضرت از آنقوم برای نماز)

روز عاشورا چو شد وقت زوال

(شکسته شدن پیشانی آنحضرت بسنگ و پاشیدن خون آن بر آسمان)

چو سنگش خورد بر پیشانی شاه

ص: 95

(افتادن حسین (ع) بر زمین و انقلا هوا و بیرونشدن زینب از خیمه گاه رو بقتلگاه)

جسمش چو بر زمین ز سر صدر زین فتاد

و جاء شمر فی جماعه من اصحابه فحالوا بینه و بین رحله الذی فیہ ثقله و عیاله فصاح الحسین علیه السلام

و یلکم یا شیعه ال ابی سفیان ان لم یکن لکم دین وکنتم لا۔ تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم ذه فارجعوا الی احسابکم اذ کنتم اعراباکما تزعمون فتاده شمر ما تقول یابن فاطمه فقال اقول انی اقاتلکم و تقاتلوننی والنساء لیس علیهنّ جناح فامنعوا عتاتکم و جهّالکم و طغاتکم من التّعرض لحرمی مادمت حیّا فقال شمر ذلک لک یابن فاطمه ثمّ صاح الیکم عن حرم الرّجد و اقصدوه بنفسه فلعمری هو کفو کریم.

(ترجمه)

یا شیعه آل ابی سفیان

ص: 96

امدن علیا مخدره زینب کبری بقتلگاه و خطاب سید الشهداء علیه السلام (ارجعی الی الفساط و لا تشمتی لی الأعداء)

سوی خیمه گه برگرد

(مکالمه زینب با شمر)

بده مهلت بیایم در برش من بگیرم در کنار خود سرش من

ص: 97

(بضا)

تو ای شمر ستمگر رو کناری

(طلب آب کردن انحضرت در دم آخر)

پی اتمام حجّت شاه مظلوم

(آمدن ذو الجناح بخیمه ها و خبر مرگ دادن بأهل حرم)

و اسرع فرسک شارد االی خیامک قاصدا می محما باکیا فلما راین النساء جوادک مخزیّا و نظرن سرچک علیه ملویا برزن من الخدورنا
شرات الشّعود علی الخدود لاطمات و بالعویل داعیات و بعد العزّ مذ لّلات و الی مصرعک مباد رات و الشّمر جالس علی صدرک واضع
سیفه علی نحرک اخذ شیبیک بیده ذابح لک بمهتّد قد سکت حوآسک و خفیت انفاسک و رفع علی القتلاه راسک.

ص: 98

(ترجمه)

شاه چو افتاد ز زین بر زمین

(امدن آن حیوان الظلیمه الظلیمه گویان بخيام حرم)

الظلیمه الظلیمه

ص: 99

شه چو از زين بر زمين شد لرزه در عرش برين شد

چون كه بى يار و مُعين شد ذو الجناحش دلغمين شد آه و افغان الظلّيمه

اسب شه وارونه زين شد حال شه ديد و غمين شد

رو بخرگه با انين شد كشته از كين شاه دين شد اى عزيزان الظلّيمه

اسب شه شيون كنان شد

(ايضا فى هذا المعنى)

الظلّيم الظلّيمه

اى يتيمان كوفيان كشتند شاه انس و جانرا

ص: 100

(رباعی)

ای بانوان ای بانوان سلطان خوبان کشته شد

(آتش زدن انسپاه بخیمه گاه)

آه از آن آتش که اهل کین زدند

(ایضا در ان موضوع بطریقہ مرثیہ و تذکر از اهل سقیفہ)

آتش بخیمه گاه حسین اهل کین زدند

ص: 101

این آتش اخگری بد از آن آتش عظیم

(أیضا فی هذا المعنی)

دو آتش اهل کین از کین بیفروخت

(مرثیه در بیان حال زینب در سر نعش برادر)

آه از دمیکه زینب کبری بقتلگاه

ص: 102

ای شه تو کشته گشتی و شد خواهرت اسیر اندر قدر نوشت من و تو بلا فتاد

(کلمات و نوحه سرائی حضرت زینب سر نعش برادر)

فلما نظرت النسوة القتلى صحن و ضربن وجوههن قال الراوى فوالله لا انسى زينب بنت علي و هي تندب الحسين عليه السلام و تنادى بصوت حزين و قلب كئيب يا محمداه صلى عليك مليك السماء هذا حسينك مرملة بالدماء مقطوع الاعضاء و بناتك سبايا الى الله المشتكى و الى محمد المصطفى صلى الله عليه و اله و الى علي المرتضى و الى اطمة الزهراء و الى حمزة سيد الشهداء يا محمداه هذا حسين بالعرآه تسفى عليه ريح الصبا قتيل اولاد البغايا و احزناه و اكرباه عليك يا ابا عبد الله اليوم مات جدى رسول الله يا اصحاب محمد هؤلاء ذريه المصطفى يساقون سوق الله بايا [و فى بعض الروايات] و ا محمداه بناتك سبايا و ذريتك مقتله تسفى عليهم ريح الصبا و هذا حسين مجزوز الراس من القفا مسلوب العمامه و الرداء بابى من اضحى عسكره فى يوم الاثنين نهبا بابى من فسطاطه مقطوع العرابا بى من لا غائب فيرتجى و لا جريح قيداوى بابى من نفسى له الفداء بابى المهموم حتى قضى بابى العطشان حتى مضى بابى من شيبته تقطر بالدماء بابى من جدده رسول اله السماء بابى من هو سبط نبي الهدى بابى محمد المصطفى بابى خديجه الكبرى بابى علي المرتضى بابى فاطمه الزهراء بابى من ردت له الشمس حتى صلى قال فابكت و الله كل عدو و صديق. حال ترجمه بعضى از جملات را در قطعات چندی از ابیات ذکر مینمائیم

(منها)

گفت ای بخون طپیده سر بی تنت چه شد

ص: 103

(و منها)

ای جان برادر چه شد آن پیرهن تو

(و منها)

نه رفته ای بسفر تا بانتظار تو باشم

(و منها)

ای جدّ پاک سر ز لحد لحظه بر آر

(ایضا)

ای جدّ پاک بین که حسینت بروی خاک

(زبانحال حضرت زینب سر نعش برادر)

بسرت گریه کنم یا بتن اطهر تو یا که بر قاسم و عبّاس و علی اکبر تو

ص: 104

سَرِ تَوْبِرِ سَرِ نِي رِفْتِ وَ تَنْتِ مَانْدِه بِيخَاك

اِيضَا زَبَانِحَالِ حَضْرَتِ زَيْنَبِ (س)

بِرَادِرِ جَانِ بَقْرِيَانِ سَرِ تَو

(اِيضَا زَبَانِحَالِ بِطَرِيقَهٗ نُوْحِهٖ گَرِي وَ سِيْنِهٖ زَنِي)

اِي سَرُوْرِ زَيْنَبِ، تَاچِ سَرِ زَيْنَبِ

ص: 105

(ایضا سینه زنی)

کشته دُور از وطنم وای وای

(ایضا سینه زنی)

ای برادر من فدای آن لب عطشان تو

ص: 106

در بدر گشتند در صحرا همه طفلان تو خواهرت قربان تو

(زبان حال و مقال سکینه بر سر نعش پدر)

بگفت ای عمّه جان این نعش از کیست

(ایضا پرسش سکینه از عمّه که این نعش کیست)

ایعمّه این کشته بی سر ز کیست

(جواب زینب کبری)

این بدن باب تو باشد حسین

ص: 107

این بود آنکس که غمت میخرد چون گل نشکفته بجان پرورید

(گفتگوی سکینه با نعلش پدر)

منم سکینه عزیز تو کاین چنین خوارم

(ایضا)

جان پدر من بفدای سرت

(مکالمه علیا مخدرة زینب با حضرت زین العابدین (ع) د قتلگاه)

قالت مالی اراک تجود بنفسک یا بقیه جدی و ابی و اخوتی فقال (ع) و کیف لا اجزع و لا ابکی و قد اری سیّدی و اخوتی و عمومتی و ولد عمی و اهلی مصرّعین بدمائهم مرملین بالعرآء مسلّین لا یکفنون و لا یوارون و لا یعرج علیهم احد و لا یقربهم بشر کأنهم اهل بیت من الدّیلم و الخزر.

(ترجمه)

گفت که ای روشنی چشم تار

ص: 108

صبر تو بیش از همه باید بود

(مرثیه درباره سر و تن ان بزرگوار)

اینچه سَریست در این سر همه جا کرده ظهور

(ایضا فی هذا المعنی)

سَری به نیزه و خلقی بگرد او بتماشا

(ایضا فی هذا المعنی)

بر سر نیزه سر سِرّ خدا عَجَب این است نه کُهِف و نه رَقِیم

ص: 109

(مخاطبة حضرت زينب با سر حضرت سيد الشهداء (ع) و ابيات او و ترجمه آن)

ثم التفتت زينب و فرات راس اخيها فنطحت جبينها بمقدم المحمل حتى راينا الدّم يخرج من تحت قناعها و اومت اليه بحرقه و جعلت تقول:

يا هلالا لّمّا استتمّ كما لا

(ترجمه ابيات)

هلال من كه نشد طى خط شمال و جنوب

ص: 110

(و فی هذا المعنی ایضا)

هلال من چرا عمر تو کم بود

(ایضا گفتگوی زینب با سر برادر)

برادر جان بقربان سَرِ تو

(ایضا فی هذا المعنی)

آه از دل زینب وای از دل زینب

ص: 111

(رباعی)

سری بنوک نی اندر قبال محمل زینب

(خطبه علی بن الحسین علیه السلام بالكوفه)

ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا اعرفه بنفسی انا علی بن الحسین علیه السلام بن علی بن ابی طالب انا ابن من انتهک
جریمه و سلب نعیمه و انتهب ما له و سبی عیاله انا ابن المذبوح بشط الفرات من غیر زحل و لا ترات انا ابن من قتل صبرا و کفی بذلك
فخرا ایها الناس ناشدتکم باللّه هل تعلمون انکم کتبتم الی ابی و خدعتموه و اعطیتموه من انفسکم العهد و الميثاق و البيعه و قاتلتموه و
خذلتموه فتبا لما قدّمتم لأنفسکم و سؤاه لرایکم بأیه عین تنظرون الی رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله اذ یقول لکم قتلتم عترتی و انتهکت
حرمتی فلسستم من امتی فارتفعت اصوات الناس بالبکاء من کلّ ناحیه و قال بعضهم هلکنتم و ما تعلمون فقال ص رحم اللّه امرء قبل
نصیحتی و حفظ وصیّتی فی اللّه و رسوله و اهل بیته فانّ لنا فی رسول اللّه اسوه حسنه فقالوا باجمعهم نحن کلّنا سامعون مطیعون

حافظون لدمامک غیر زاهدین فیک و لا راغبین عنک فمرنا بامرک یرحمک اللّٰه فانّا حرب لحرّیک و سلم لسلمک لنا خذنّ یزید و نبرء ممّن ظلمک و ظلمنا فقال علیه السّلام هیئات هیئات ایّها الغدره المکره حیل بینکم و بین شهوات انفسکم اتریدون ان تاتوا الیّ کما اتیتم الی آبائی من قبل کلاً و ربّ الرّاقصات فانّ الجرح لّمّا یند مل قتل ابی بالأمس و اله بیته معه و لم ینسنی ثکل رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله و سلّم و ثکل ابی و بنی ابی و و جدہ بین لهاتی و مرارته بین حنا جری و حلقی و غصصه تجری فی فراش صدری و مسالتی ان لا تكونوا لنا و لا علینا ثمّ قال علیه السّلام

رضینا منکم راسا یراس فلا یوم لنا و لا علینا

(ترجمه بعضی از خطبه)

ای اهل کوفه آنکه شناسد شناسدم

(ترجمه قسمت دیگر از خطبه)

نخواهم از شما یاری و نصرت

ص: 113

علی را دل ز غم بیتاب کردید

(ایات حضرت سجاد علیه السلام و ترجمه ان)

و عن مسلم الجصاص قال و اذا انا بعلی بن الحسین علیه السلام علی؟؟؟ بغیر و طآء و اوداجه تشحب دما و هو مع ذلك یبکی و یقول:

یا مه السوء لا سقیا لربکم

(ترجمه)

ای امت بد دل بشما شاد نباشد

(مکالمه حضرت زینب با ابن زیاد)

ص: 114

بگفتا کیست این زن ای ندیمان

(رباعی)

ظالم مده اینقدر تو آزار دل ما

(مکالمه دیگر حضرت زینب (س) با ابن زیاد هنگام امر او بقتل زین العابدین (ع))

فغضب ابن زیاد وقال و بك جراه لجوابی و فیک بقيه للرد علی اذهبوا به فاضربوا عنقه فتعلقت به عمته زینب علیها السلام و قالت یا ابن زیاد
حسبک من دماننا و اعتنقتہ و قالت و اللہ لا افارقه فان قتلتہ فاقتلنی معہ فنظر ابن زیاد الیہ و الیہا ساعہ ثم قال عجبا

ص: 115

لِّلرَّحْمِ وَاللَّهِ اَنِّي لِأُظَنُّهَا وَدَّتْ اَنِّي قَتَلْتُهَا مَعَهُ دَعُوهُ فَاتِّي اِرَاهِ لِمَا بِهِ.

(ترجمه)

ز آل مُصطَفی و نسل حیدر

(مرثیه در ورود اهل بیت بشام)

ای شام بر تو تیره جهان باد و شام باد

(ایضا فی هذا المعنی)

ای شام شوم از چه ترا این شامت است

ص: 116

ای شام بس بر آل پیمبر بُدی تو شام

(ابیات زین العابدین علیه السّلام در دمشق)

قال الراوی ثمّ دخلوا بالسّبايا والرّؤس الی دمشق وعلیّ بن الحسین علیه السّلام معهم علی جمل بغیر وطاء و هو یقول:

اقاد ذلیلا فی دمشق کانتی

(ترجمه)

من کجا و شام با حال علیل

(تذکر از مجلس یزید و مکالمات زینب کبری)

افسوس بر اهل بیت از شام

ص: 117

(مکالمهٔ زینب بزبانحال بایزید بدسکال هنگام چوب زدن بر لبان آن ستوده ذو الجلال)

چوب هستم مزن بلبان مطهرش

(چوب زدن یزید بر لبان انحضرت و مکالمهٔ حضرت زینب با او)

ظالما چوب مزن بر لب او اندکی شرم کن از زینب او

سَر بَریده چه کرد است گناه

(ایضا)

مزن ظالم دمی شرم از خدا کن

(ایضا)

تو ایظالم بیا شرم از خدا کن

(ایضا مرثیه فی هذا المعنی)

در محضر یهود و نصاری بسی عجب

ص: 120

دست بُریده باد مزین چوب ای یزید

(مکالمه فاطمه صغری با زینب کبری بزبانحال و مقال هنگام درخواست کنیزی)

مرا ایعمه بس باشد اسیری

(ایضا فی هذا المعنی)

مگر ایعمه ما سرور نباشیم

(جواب حضرت زینب و گفتگوی او با یزید و مقال در امر کنیزی)

گفت ساکت باش خود بد دل مکن

ص: 121

هیچکس را قدرت این کار نیست

(مرثیه بر حال اهل بیت شرف در خرابه بی سقف)

فلک خرابه نشینی نه شأن آل نبی است

ص: 122

آل پیمبر کجا خرابه نشینی

(ایضاً فی هذا المعنی)

فلک خراب شوی آخر این چه بی ادبیست

بیت

بجز خرابه مگر خانه نبد در شام که اهل بیت پیمبر درو نزول کنند

(مرثیه در خواب رقیه و آوردن سر حسین (ع) را برای او و جان دادن او در کنار انسر)

فجأوا بالرأس الشريف ليها مغطى بمنديل ديبقى فوضع بين يديها و كشف الغطاء عنه فقالت ما هذا الرأس قالوا لها راس ابيك فرفعته من الطست حاضنه له و هي تقول يا اباہ من ذا الذى خضبك بدمائك يا ابنا من ذا الذى قطع ور يدك يا ابتاه من ذا الذى ايتمنى على صغر سننى يا ابتاه من بقى بعدك نرجوه يا ابتاه من لليتيمه حتى تكبر يا ابتاه من للنساء الحاسرات يا ابتاه من للأراامل المسبيات يا ابتاه من للعيون الباكيات يا ابتاه من للضايعات الغريات يا ابتاه من للشعور المنشّرات يا ابتاه من بعدك و اخيبتنا يا ابتاه من بعدك و اغربتنا ليتنى كنت لك الفداء يا ابتاه ليتنى كنت قبل هذا اليوم عمياء يا ابتاه ليتنى و سدت الثرى و لا ارى شيك مخصباً بالدماء ثم أنّها وضعت فمها على فمه الشريف و بكت بكاء شديدا حتى غشى عليها فلمّا حرّكوها فاذا بها قد فارقت روحها الدنيا.

(ترجمه)

گفت ایعمه کجا شد پدرم

پدرم کو پدرم کو پدرم

(ایضا از زبان رقیه)

جان پدر بگوشه ویران خوش آمدی

(ایضا از زبان رقیه)

عمه بیا شاه شهیدان رسید مژده که سالار یتیمان رسید

ص: 124

گو به یتیمان که پدر آمده

(ایضا)

بو العَجَب ای روشنی چشم تار

(ایضا)

بابا چرا پیشانیت شکسته

ص: 125

شد عزّتم بابا بدّل بخواری

(برگشتن قافلۀ اسیران بکربلا)

ص: 126

چسان قبر پدر بیند یتیمی آنهم آزرده

(ایضا فی هذا المقام بر طریق سینه زنی)

اربعین شاهدین سبط پیمبر تازه شد

ص: 127

(انچه بطریق رباعی یا ابیات در موالید و مراثی یا دمهای نوحه گری سروده شده)

ای آنکه بُدی نور تو قبل از همه موجود

ص: 128

آلا ای مسلمین عید شما روز غدیر آمد

ص: 129

ای تشنه لب مگر تو چه کردی که کوفیان

این حسین کیست که انصار وی انصار الله است

ص: 130

آب روان دریغ کس از مهمان نکرد

ص: 131

آنکه نی این و نه آن دارد امیدی پس نیارد

(رباعیات)

امشب حُسن در خیمگه مشغول قرآن است

ص: 132

سَر بریدی همه اولا علی را بلب آب

(رباعی)

آسمان خون گریه کردی بهر فرزند رسول

(رباعی)

این مشک آب با دل و جانم برابر است

(رباعی)

چه بود جرم تو گشتی قتیل قوم شرور

(رباعی)

ای شهریار عالم کون و مکان حسین

ص: 135

تمام شد آنچه منظور اصلی در این کتاب (بینه رحمت) بود از تقریر واقعه جانگداز کربلا و ذکر مراثی حضرت سید الشهداء علیه السلام سپس بر این شدم که تکمیل کنم آنرا بذکر پنج فصل (1) در مناجات با قاضی الحاجات (2) در مدایح و موالید حضرات معصومین علیهم السلام و در این فصل نیز چند قطعه از معارضات با اشعار حافظ ذکر میشود از اینجهت که او آنها را در مدح اولیای خود سروده و من معارضه با او نموده و مانند آن را در مدح موالی خود سروده ام (3) در مواعظ و پندیات (4) در تحسّر تأسّف بر غیبت ولی عصر و تظلم به آنحضرت از جور و جفای زمان (5) در اشعار عربی از مدایح و موالید و مراثی.

فصل اول: در ذکر چند قطعه از مناجات با قاضی الحاجات

اشاره

بار الها بنده بگریخته

ص: 136

گَرز هَر در رانده گَردم ناامید

ص: 137

گر گناه‌م هست بیرون از شمار

ص: 138

اگر آنی مرا با خود گذاری

چند رباعی در مناجات با قاضی الحاجات متضمن ابطال جبر و اعترا ب) (بخطا و توسل بحضرت سید الشهداء)

ایخدا بنگر بحال زار من

ص: 139

بر عقاب هر چند من اولیترم

ص: 140

(فی المناجات مع قاضی الحاجات)

ایخدا من گدا من گدایم عاجز و مضطر و بینوایم

هر نفس در غمی مبتلایم

زه ندارم ز دردم بجائی من که مقهور درد و بلایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

جز گدائی ندارم شعاری عجز و فقرم بود اضطراری

لازم ذات من خاکساری من چیم جز گدای خدایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

من که از خود ثباتی ندارم هستیم را براتی ندارم

آه کاز خود حیوتی ندارم چیستم من که اینگونه لایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

کی مرا هست از خود وجودی کی ز خود باشدم وانمودی

بودنم بین که همچون نبودى باز دهري زنا بود هایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

قادرم قدرت از خود ندارم ناظرم قوت از خود ندارم

حاضرم مکنت از خود ندارم در وجود و عدم من سوایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

من ندانم چه هستی مرا هست کاز حوادث شکستی مرا هست

این چه هستی پستی مرا هست گر نیم پس چرا با صدایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

مور با من بهستی تراز است قوّت پشه بر من فراز است

جانم از یک مگس در گداز است کی من از خود بهستی بیایم ایخدا من گدا من

گر بجوش و خروشم نه از من اینهمه خود فروش از چرایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

من چه بودم چه هستم چه باشم من که بودم که هستم که باشم

چیستم کاخر از هم پاشم در کجا بودم اکنون کجایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

خیر و شرّم نه اندر خیار است نفع و ضرّم نه در اختیار است

دفع در دم نه در اقتدار است نی دوا دانم و نی شفایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

از قضا و قدر ناگزیرم هرّ بلا از حوادث پذیرم

در کف مرگ حقّا اسیرم منکه مقهور مرگ و قضایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

من ندانم که یا رب چه هستم با همه نیستی خودپرستم

ایخدا عاقلم یا که مستم گر که هستم چرا پس رهایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

جاهل و غافل و ساهیم من عاجز و مضطر و واهیم من

یاغی و طاغی و لاهیم من باز بنگر چه پُر ادّعایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

بَسْكَهْ خُودِ بَيْنَمْ وَ خُودِ نَمَائِمْ گَاهِ گَوِیْمْ كِهْ مِنْ خُودِ خُدَائِمْ

گَاهِ گَوِیْمْ كِهْ رَبِّ السَّمَائِمِ چَاهِ سَازِیْدِ مِنْ مِبْتَلَائِمِ اِیْخُدَا مِنْ گَدَا مِنْ گَدَائِمِ الْخِ

گَرِ خُدَائِمِ چِرَا پُرْ بَلَائِمِ دَرِ بَلَائِمِ چِرَا بِي دَوَائِمِ

گَرِ خُدَائِمِ چِرَا دَرِ فَنَائِمِ دَرِ فَنَا اَزِ چِهْ بِي دَسْتِ وَ پَائِمِ اِیْخُدَا مِنْ گَدَا مِنْ گَدَائِمِ الْخِ

مِنْ كِهْ هَرگَزِ نَبِمِ مَالِكِ خُویشِ نَبِسْتِي قَدْرْتَمِ بَرِ كَمِ وَ بِيَشِ

يَا كَنْمِ يَكِ سَرِّ مَوْپَسِ وَ پِيَشِ اَيْنَهْمَهْ بِيِ خُودِ اَزِ خُودِ چِرَائِمِ اِیْخُدَا مِنْ گَدَا مِنْ گَدَائِمِ الْخِ

مِنْ نَدَانَمِ چِسَانِ نَامِ مَالِكِ رَاسْتِ شَدِ بَرِ مِنْ اَنْدَرِ مَسَالِكِ

اَيْنِ چِهْ مَلِكِي كِهْ خُودِ هَسْتِ هَالِكِ عَارِيْتِ جَاهِمِ كِيِ شَدِ قَبَائِمِ اِیْخُدَا مِنْ گَدَا مِنْ گَدَائِمِ الْخِ

عَاجِزِ لَيْسِ مَالِكِ نَبَاشْدِ اَيْنِ چِهْ مَالِكِ كِهْ مَالِكِ نَبَاشْدِ

مَالِكِ اَنْسْتِ هَالِكِ نَبَاشْدِ مَنْكِهْ اَزِ مَلِكُو اَزِ خُودِ جَدَائِمِ اِیْخُدَا مِنْ گَدَا مِنْ گَدَائِمِ الْخِ

بَارِ الْهَا تُو هَمِ ذُو الْجَلَالِي بِيِ نِيَاِزِي وَ هَمِ بِيِ زَوَالِي

هَمِ بَزْرُگِي وَ هَمِ بِيْثَالِي مِنْ حَقِيْرِ وَ فَقِيْرِ وَ گَدَائِمِ اِیْخُدَا مِنْ گَدَا مِنْ گَدَائِمِ الْخِ

مِنْ چِيْمِ شَمْعِ وَ پَرَوَانَهْ اَزِ تُو مِنْ كِيْمِ طَائِرِ وَ لَانَهْ اَزِ تُو

سَاكِنِ خَانَهْ اَمِ خَانَهْ اَزِ تُو عَبْدِ مَمْلُوكِ اَنْ لَا يُرَائِمِ اِیْخُدَا مِنْ گَدَا مِنْ گَدَائِمِ الْخِ

صَاحِبِ تَاجِ وَ تَخْتَمِ تُو هَسْتِي كُوكَبِ سَعْدِ بَخْتَمِ تُو هَسْتِي

مالک سهل و سختم تو هستی باز خودبین و هم خودنمایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

عمر خود صرف هستی نمودم صرف دنیاپرستی نمودم

خوردمت رزق و مستی نمودم باز هم پای بند هوایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

از هوی چاه را جاه بینم عقرب کور را ماه بینم

در مُنی کُوه را کاه بینم وه که غرق هوی و مُنایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

بسکه کردم هوای و هوس پی گشت عُمرم بلهو و لعب طی

رفت بر باد آمال چون کی باز در بند چون و چرایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

این همه هستی از مکنّت تست گر که هستم هم از دولت تست

هرچه هستم همه آیت تست من نگویا بتو آشنایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

وای بر من که حقّ ناگذارم پاس احسان نعمت ندارم

جای شکرانه ات منتّ آرم کاش جُز این ندیدی خطایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

وه که حقّ ناشناس و کُفورم بسکه خودبین و مست غرورم

خویش بینم بجز خویش کُورم کور حَقَم نه کور هوایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

آنی ار قطع لطف از تو باشد هستیم جُمله از هم پباشد

رحمتت گر که همدم نباشد از شقاوت دُچار عنایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

گرچه عصیانم از حدّ گذشته مستحقّ عقابم ز کشته

دست جرمم چنین سلک رشته چون کنم کز تو دل بر رجايم ايخدا من گدا من گدايم الخ

با همه ضعف، از هر خطائی کرده ام باز از بيحائى

بر درت رانده دست گدائى بو العجب سائلى بيحيایم ايخدا من گدا من گدايم الخ

ايخدا منکه غرق گناهم از گنه بر درت روسياهم

ده پناهم که من بی پناهم عذر خواهم پيوشان خطایم ايخدا من گدا من گدايم الخ

گرچه عهد ترا من شکستم باب لطف تو بر خویش بستم

گر نگیری خدايا تو دستم هم سَرَم رفته همه دست و پايم ايخدا من گدا من گدايم الخ

من کيم تا که قهرم کنى تو از در لطف نهرَم کنى تو

دوزخ آماده بهرم کنى تو گرچه من مستحقّ جفايم ايخدا من گدا من گدايم الخ

من چيم تا تو با من ستيزى يا تو با من کنى تند و تيزى

يا بحشر آبرويم بريزى من که در جنب تو بی بهایم ايخدا من گدا من گدايم الخ

من کيم تا تو ز جرم نمائى از در لطف حَجْرَم نمائى

يا ز تأديب هجرم نمائى گر چه من بيوفایم، گدايم ايخدا من گدا من گدايم الخ

من فقیرم تو از من چه خواهی من حقیرم تو از من چه خواهی

من اسیرم تو از من چه خواهی مشت خاکم اسیر فنایم ای خدا من گدا من گدایم الخ

ای خدا من ندانم چه هستم جز که دانم به نزد تو پستم

آن خوشم گر ز قهر تو رستم هر چه هستم تو هستی خدایم ای خدا من گدا من گدایم الخ

گر گنه کردم از حُسن ظن بود وعده عفو مُغریّ من بود

ور نه کی با تو تاب سخن بود حِلْم تو گشت داعی برایم ای خدا من گدا من گدایم الخ

یا رب این هستیم از چه دادی بر رخم باب محنت گشادی

گر از این لطف بر من نهادی پس ببخش از کرم جُرْمهایم ای خدا من گدا من گدایم الخ

بر جواد ای خدا کن تفضّل ناپذیری گرم با تعلّل

کن قبولم بدست تو سَل بر پیمبر و آل از وفایم ای خدا من گدا من گدایم الخ

من محبّ پیمبر و آلَم بر ولایت بود اِتکالم

گرچه اندر عمل بیخیالم بر شفاعت تو دادی رجایم ای خدا من گدا من گدایم الخ

منکه از دهر خیری ندیدم برگ امّید از خود نچیدم

گر بسازی تو هم ناامیدم وای بر من دو صد وای وایم ای خدا من گدا من گدایم الخ

در جهانم نشد کامرانی از عمل نیستم جز زیانی

گر تو هم از در خو برانی کیست رحم آورد بر ندایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

یا رب از من گداتر که باشد یا ز من بینواتر که باشد

یا زمن پر بالاتر که باشد من سراپا فقیر و گدایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

جهل من حاملم شد بطغیان غفلتم کرد و ادار عصیان

جرتم داد اغماضِ رحمن ورنه من کی بجرم آشنایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

گر نه عصیان ز جهل است پاگیر هیچ عاقل ستیزد به جان گیر

یا ستیزد گرفتار زنجیر ای خدا عفو کن جهلهایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

گر که عصیان و طغیان نمودم گر که بر خویش خسران نمودم

خود مقرم که کفران نمودم حالیا نادم از کرده هایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

گر که از جهل و از غفلتم بود یا که از حرص و از شهوتم بود

هرچه بودی که بر خیبتم بود حال بنگیر بدستِ دعایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

هرچه کردم کنون عذر خواهم شرمسارم ز جرم و گناهم

هان بزاری و افغان و آهم رحم کن بر من و ناله هایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

خود بخواندی همه عاصیان را وعده دادی همه تائبان را

کردای عهد عفو و امان را من همان تائب ذو الخطایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

ایخدا ایخدا روسیاهم ایخدا ایخدا پُرگناهم

مجرمم مجرمم عذر خواهم منقطع از همه ما سوایم ایخدا من گدا من گدایم الخ

آنچه بر من بُد از آه و زاری آنچه بر من بُد از اعتذاری

آنچه بر من بُد از خاکساری

چند بیت مناجات از دیوان منسوب بأمیر المؤمنین علیه السلام با ترجمه آن بشعر که همه آنرا نظم فارسی کرده ام ذکر مینمایم.

قريح القلب من وجع الذنوب

(ترجمه)

ای کریمای رحیمای آله

ص: 148

بین که از بیداری شبها چسان

(ترجمه)

ای که جز تو نیست بهر من پناه

ص: 149

گر عذابم بر گنه سازی روا ور ببخشائی تو بر بخشش سزا

الیک ربی لا الی سواکا

(ترجمه)

سوی تو زو کرده ام ای کردگار

(ترجمه)

ای خدای من مرا منما عذاب

ص: 150

از عذابت حيلة نبود مرا

(ترجمه)

ايخدای من تو اهل رحمتی

ص: 151

فصل دوّم: در مديحه و ميلاديهٔ پيغمبر ص و مدايح و مواليد حضرات معصومين (ع)

اشاره

اي سبب خلقت افلاكيان

ص: 152

به که من از عجز خود انشا کنم

ص: 153

ما همه مسکین و یتیم و اسیر

(مدیحه در ولادت امیر المؤمنین علیه السلام)

برخیز ای دل زار از خود بهل آسَف را

ص: 154

نورت ز حق چو مشتق حق با تو و تو با حق

(ایضا مناقب انحضرت با اشاره بولادت)

آنکه اول زد قَدَم در عرصهٔ امکان علی بود

ص: 155

(در ولادت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام و فضائل انحضرت)

دمید فجر امیدم ز بُرجِ عصمت زهرا

ص: 156

(ايضا در ميلاد فاطمة زهراء عليها السلام)

سَر زَد از بُرْخِ نَبَوَّتِ رُوزِ آدِيْنِه يَكِ اَخْتَرِ

ص: 157

رد صف حشر شود فاش ز آثار جلالش

(ایضا مدیحه فاطمه زهراء سلام الله علیها)

ای زُوح و جان عالم

ص: 158

(قصیده: در مدح و ولادت ابی عبد الله الحسین علیه السلام)

مژده که آمد دوباره سیم شعبان روز فرح باز تازه گشت بدوران

باد ولایت وزید روح و ریحان بر همه دلهای دوستان و محبتان خرمی دل بداد و تازگی جان

چونکه در این ماه نور حق شده طالع اینهمه تعظیم و جاهرا شده جامع

زد قدم اندر وجود رحمت واسع لطف خدا عام شد بعاصی و طائع رزق در او منشعب بگشت و فراوان

قصدم ازین نور نور سبط پیمبر میوه قلب رسول و ساقی کوثر

روح روان بتول و حجت داور نور وجود حسین شافع محشر آنکه بود کشتی نجات غریقان

ای قمر نوربخش برج امامت وی ز تو بگرفته پایه اصل هدایت

وی همه دلهای شیعه پر ز ولایت در همه جا قرع سمع کرده وفایت جان بفدایت حسین ایشه خوبان

عشق مرا هی زند بوصف تو سرور تا که بریزم هر آنچه لؤلؤ و گوهر

لیک کجا وصف تو مراست میسر زانکه زبان قاصر است و فهم من اقصر کی بتوانم کنم ز وصف تو عنوان

ذات تو چون مخزن ودیعه باری فضل تو از بحر فضل او شده جاری

گر بکنندی جهانیان همه یاری تا بحساب آورند آنچه تو داری باز بجنب تو همچو قطره باران

اجتهد الواصفون ان یصفوه و اعتقدوا انه کما زعموه

حاش و ربّ العزیز ما قدروه ما بلغوا قدره و ما عرفوه کی بتواند رسد بحدّ تو انسان

لیک در این ره چو عشق میکند اصرار نیک نباشد ز من که هی کنم انکار

به که بمقدار فهم خود کنم اظهار نیست توقع ز مور بُردن خروار حدّ تراوش ز کوزه نیست دوچندان

فی ز غلّو گویم و نه شرک نهانی بعد احد واحدی نداری ثانی

یکسره این ممکنات جسم و تو جانی هست خدا خالق و تو جان جهانی اوست جهان آفرنده و تو جهان بان

عالمیان همچون مشتق اند و تو مصدر ارض و سما چون دوائرند و تو محور

سبعة سیّاره از تو گشته منور نظم جهانرا تو ناظم استی و رهبر هم بتو باشد قوام عالم امکان

درگه فضل تو درگهی است چو خورشید ب همه صنفی فکنده پرتو امید

شمس چو این وسع فضل درگه تو دید بر همه ممکنات یکسره تابید کیست که او را بود ز فضل تو حرمان

دست عطایت چو ز آستین بدر آید گر همه عالم سوی تو دست گشاید

جمله به بحر محیط جود تو آید غرق کرم گردد و غنی بدر آید می نشود ذره ز جود تو نقصان

قبله اهل ولا بد هر فنائی اصبر خلق خدا به وقت بلائی

مظهر علم خدا و حلم خدائی مصدر فیض و عطا وجود و سخائی جود تو گم کرده اسم و رسم جوادان

جود تو بحری است بی نهایت و بی یم چونکه به بحر محیط حق شده مُدغم

گرچه به بخشی به سائلی تو چو عالم باز نباشد به بحر جود تو چون نم نیست عطای تو را مقدر پیمان

مالک فی الحسن و الجمال عدیل لا لک فی الفضل و الکمال مثل

غیرک فرع و انت اصل اصیل کلّ شریف لدی فناک ذلیل خاک درت توتیای دیدة سلطان

هرکه بدل نوری از تو ماه ندارد از دل و جان حبّ چون تو شاه ندارد

روز جزا ملجأ و پناه ندارد بر در فضل آله راه ندارد جز که معلق شود در آتش سوزان

نور تو مخزون بعرش اعظم و اعلا بود و مزین نموده عالم بالا

ربّک لَمّا اراد ان یتجلی داد نزولش ز اوج عرش سُفلی کرد بشاخ درخت طوبی پنهان

داد بشارت خدا به احمد مرسل از شرف مقدمش به عالم اسفل

داد خبر وانگه از شهادت و مقتل عیش پیمبر به گریه گشت مبدّل روز بشارت بریخت اشک فراوان

مدّت شش ماه بود مخفی و مضمّر تا که لباس بشر بگیرد در بر

همسخن و همندیم بود به مادر گاه به تسبیح و ذکر خالق اکبر گاهی از قتل خویش کردی عنوان

مدّت حملش رسید چون به نهایت سوّم شهر رسول ماه عبادت

بدر جمالش ز اوج برج شرافت کرد بناگه طلوع و یافت ولادت کرد جهانرا بنور خویش درخشان

صبر تو چون بر بلا براه خدا شد انجم نه گانه از تو ماه جدا شد

تربت پاکت به هر مریض شفا شد در حرّمت مستجاب هرچه دعا شد طوف حریمت بشد مکفّر عصیان

کعبه زبان در گشود بهر مباحات خواست کند فخر بر بقاع کریمات

کرد خطابش بقهر ربّ سموات بس کن و جایث نشین مگوی خرافات کرب و بلا از تو اشراف است به چندان

صاحب کرب و بلا اگر که نبودی نه اثری بود از تو و نه وجودی

نی مشرف و احترام بهر تو بودی گر که دگر دعوی شرف بنمودی خاک ترا افکنم در آتش سوزان

کرب و بلایت به پیش دیده حق بین عین بهشت و فرات کوثر شیرین

داده ضریحت بعرش زینت و آئین درگه تو بوسه گاه جمله سلاطین هست ملایک به بارگاه تو دربان

بسته جواد حقیر بر تو دخیلش غیر تو نبود کسی وکیل و کفیلش

سوی مطبّت نزول داده رحیلش منتظر یک نظر بقلب علایش تا که شفایش دهی و راحتی جان

سوی تو ایشاه چون ولیّ خدائی این همه راه آمدم ز بهر گدائی

غیر تو نبود مرا امید و رجائی تا که بگیرم ز دست شاه عطائی طیّ مسافت نموده ام از خراسان

(در وجه خلت خلیل الرحمن و اشاره بخلیل کربلا)

شد چو ابراهیم بهر حق خلیل

ص: 162

هم درودش بود بر خیر البشَر

ص: 163

میلاد امام نهم حضرت جواد الأئمه (ع) و طعن بر صوفته کرخته

دهم ماه رَجَب نور خدا جلوه نمود نهمین شمس هُدی پرده ز رخسار گشود

شکر لله که بکوری همه خصم حسود چون جواد آیت حقی ز رضا شد مولود شیعه را گو که کند فخر بر این دَر وجود

گو؟؟؟ ازین فرقه صوفیه مست که چه کردید که شیطان بشما یافته دست

فرقه فرقه شده و بارکش جاه پرست لایق مردم پست است همان کرخی پست بار غولان کشد آن کس ز خدا شد مردود

گو که کرخی نه عدو بود بُد از اهل و لا کی معادل بجواد است و بفرزند رضا

او امام است به تنصیص امامان هدی هم به تنصیص رضا هم به پیمبر ز خدا کیست معروف ؟ که گفته است ؟ ولایت بر بود

مگر این قوم امامت بریاضت باشد یا که در هر بشری شأن امامت باشد

یا جُدا امر امامت ز ولایت باشد یا چسان او بنصوص این بکرامت باشد یا چرا اهل بر این بود و بر آن اهل نبود

من ندانم بچسان از ره حق دور شدند از چه این قوم بیک باره کر و کور شدند

چه شنیدند که دیوانه منصور شدند عقل چون شد که ز جان تابع طیفور شدند از جنید و سری و شبلی مردود چه سود

مگر این قوم کیانند که رهبر باشند نه خدا و نه امام و نه پیمبر باشند

پس چرا قطب و ولی بر همه باشند مسلمین پیرو هر پیر سخنور باشند این ولایت ز کجا و که بر ایشان بستود

آخر ای بی خردان قطب و ولی یعنی چه جُز امامت چه بود این دغلی یعنی چه

یک امام است و یکی هست ولی یعنی چه آن هم از سُنُّ و بر ضدّ علی یعنی چه پس چرا شیعه بنامید خود ای قوم عنود

این امامت که بگوئید شما بهر جواد نیست جز لقلقه تا نمایند ایراد

خُدعه بر شیعه بود از پی تکثیر سواد تا که در دام فتد شیعه بیعقل و سواد چه امام آنکه و لیش دگری باید بود

راستی صوفی کرخی نبود طالب حق ای چه خوش گفت رضا آن ولی الله اَحَق

هر که آئین تصوف بپذیرد مطلق یا بود گمراه و یا خدعه کند یا احمق و نه کی کج رود آن کس نبود اهل جحود

این چه کرخی است که در شیعه نباشد معروف این چه معروف که تنه شده نامش معروف

غیر سنی نستوده است کس این نامعروف از چه ره قابل سیر شد بولایت موصوف او که نصرانی و هم زاده نصرانی بود

بو العَجَب آنکه سنی و نصرانی اصل قابل سیر خدا گشته و با حق شده وصل

آنکه هم طاهر و هم زاده طاهر شده فصل بیش از این نیست توقع ز مرام بی اصل که تصوف نبود جز ز نصاری و هُنود

زاده پاک رضا تربیت حجر رضا که ز هر شرک منزّه بُ و هر رجس و دغا

هم پدید آمد از آن نور سه خورشید هدی گر ولی نیست پس اهلیت کرخی ز کجا عَجَب این است که او مُرد و رضا باقی بود

اگر این کودکی مانع ز ولایت باشد بایش مانع او هم ز امامت باشد

این امامت نه فقط علم فقاہت باشد مقتدائی به جهان مثل رسالت باشد شبهه را عیسی و یحیی ز همه رفع نمود

ای جواد آنچه تو گوئی همه روشن و جلی است لیک آنرا که مرض هست بفکر دغلی است

این همه فرقه در اسلام نه از کور دلی است همه را یک مرض و دام گهی نام علی است گاه با اسم عمر صید کند طالب سُود

مستبَع در ولادت حضرت صاحب الأمر عَجَل الله فرجه

مژده ایدل که پس از محنت و اندوه فراوان

گوشه مدرسه تا چند بمانند اسیران نفس خود را بقفس کرده ای در خانه احزان بلبل طبع رها کن نفسی سوی گلستان

رو قدم نه تو در امروز بیستان محمد

خیز از مدرسه رو سوی دبستان محمد طلب علم نما از ادبستان محمد تا یکی مانده در مدرسه در گوشه زندان

روز عید است بیا خیز بعنوان سیاحت

دیده بگشای دمی سوی سماوات خلافت بین از یازدهم برج شرافت و هدایت گشته طالع و نمودار یکی نجم درخشان

بارها داد خداوند بشارت به پیمبر

قائمش خواند و لقب منتقم و کرد مظفر تا بریزد بزمین خون همه ملحد و کافر رشته جور کند قطع و دهد عدل نمایان

نور وی بود بعرش ازلی ساجد و راکع

تا که خلاق ملایک و جهان حضرت صانع در لباس بشرش خواست کند ظاهر و بارع تا که بر اهل زمینش بکند حجّت و برهان

در شب نیمه شعبان شب با یمن و سعادت

بود مکتوب ببازش همی آیه تمت سجده بنمود خدا را پی شکرانه نعمت چونکه خلاق جهان کرد به او ختم امامان

چونکه طالع و هویدا بجهان گشت هلالش

ص: 167

شد بحدّیکه دگر عرش نباشد بقبالش کاش حقّ روزی من ساخت زیارت و وصالش تا زخم بوسه بدرگاه دو تا حجّت سُبْحان

ایشه عصر و زمان ذات تو چون سرّ الهی

جز طریق تو بحق نیست طریق و نه راهی ز عذابش نبود غیر تو ملجأ و پناهی همه افراد بشر عبد و تو شاهنشاه دوران

هستی کون و مکان یکسره از هست تو باشد

کس نیابد بخدا ره مگر از بست تو باشد رستگاری نبرد آنکه نه پیوست تو باشد چه شود گر بپذیری تو مرا خادم و دربان

بهر اظهار وجود تو حکیم صمّدانی

گرچه از دیدۀ ظاهر نگران غیب و نهانی لیک در قلب محبان بودت جا و مکانی مخلصین تو ببینند تو را گاه بچشمان

حیف صد حیف که نور تو ز ماها شده غایب

بهر این شرع مقدّس نبود طالب و راغب همه احکام خدا گشته در انظار معایب ظلم بر شیعه ؟؟؟ تو گشته فراوان

تا بکی مانده ای اندر پس پرده تو باقی

بین ما گر که بیند اخت زمان سنگ فراقی بین قلب دو نفر نیست دگر وفق و وفاقی نیست جای عَجَب از گلّه بی صاحب و چوپان

شیعه نیست مگر منتظر و چشم براهست

هر کجا مینگرم دست دعا بهر تو شاهست بهر تعجیل ظهور تو بدرگاه آله است کی شود رخ بگشائی تو بر این جمع پریشان

هان جواد است شهادت بدامان تو داده

دیده بر دست تو و دست گدائی بگشاده دست گیرش که هم از دست و هم از پا بفتاده کرمی کن برهانش ز غم ای والی سبحان

بنده حلقه بگوش توام ایشه نظری کن

گر بود تیره جلایش ده و همچون گهری کن خود تجلی کن و از پرتوت او را قمری کن تا شود لایق تشریف تو ای گوهر امکان

(نظم بولی عصر عجب و شکوه از اوضاع زمان)

ای مه کونین شه منتظر

ص: 169

(قسمتی از مدائح اهل البیت (ع) و التجاء و توصل بایشان که بر سبیل معارضه با حافظ سروده شده)

در کتاب (رضوان اکبر آله) که ضمیمه (البدعه و التحرف) طبع شده بتفضیل ذکر کرده ام که حافظ در دیوان خود بجز همان یک قصیده که در اول کتاب درج کرده اند و حال آنرا هم در همان (رضوان اکبر آله) ذکر کرده ام، هیچ قصیده و غزلی درباره حضرت رسول ص یا ائمه (ع) نگفته بلکه همه را برای شاهان و وزیران و پیران تصوّف گفته نهایت اهل منبر بعضی از غزلهایش را از باب مناسب بینی

برای ائمه (ع) میخوانند با حذف نام ممدوح و نیز بعضی از شعراء بعضی غزلهای او را تضمین یا تصرفات دیگر میکنند و بنام یکی از ائمه (ع) مُصدّر میکنند از این دو عمل، نادانان گمان میکنند که حافظ رسماً این اشعار را بنام ایشان گفته نمیدانند که این مناسب بینی یا تضمین یا اقتباس است بهر حال این حقیر دو دیوان بر ضدّ دیوان حافظ سُروده ام یکی در ردّ او و جواب از ناصوابهای او که یکصد و چهل و هفت غزل از آنرا بعضی تمام و بعضی مقداری از آنرا جواب گفته ام دیگر دیوان مُعارضه که با پنجاه غزل از شاه غزلهایش معارضه نموده ام باین معنی که او این غزلها را بنام موالیان خود از شاه و وزیر و پیر تصوف گفته و مبالغه و اغراق و بلندپروازی بیجا کرده من اینها را بشأن آنان لایق ندیده اشعاری مانند آنها بر همان وزن و قافیه بهمان مضمون یا بهتر از آن برای موالی خود سُروده تا با اشعار او معارضه کرده باشم اینک پانزده معارضه آنرا ذکر میکنم از جمله غزلیکه مَطَّلَع آن اینست: -

(آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند)

(در شأن ائمه اطهار علیه السلام)

آنانکه خاک را حَرَم کبریا کنند

ص: 172

چون در حجاب رفته ز هر گوشه مدّعی

**(معارضه با این غزل که مطلعش اینست: ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم) که بشأن پیرش گفته و من نیز بشأن ائمه
اطهار (ع) گفتیم**

ما بدربار ولایت به پناه آمده ایم

ص: 173

**(معارضه با این غزل که مطلعش اینست: من ترک عشق شاهد و ساغر نمیکنم) (دربارهٔ پیر مغان گفته و من نیز بشأن ائمهٔ اطهار
(ع) گفتم**

من ترک مدح آل پیمبر نمیکنم

ص: 174

**معارضه با این غزل که مطلعش اینست: باغ مرا چه حاجت سرور و صنوبر است: که دربارهٔ پیر مغان گفته و من بشأن ائمة
اطهار (ع) و حیدر کزار گفتم**

عیش مرا چه حاجت سرو و صنوبر است

**(معارضه با این غزل که مطلعش اینست: دلا بسوز که سوز تو کارها بکند، که بنام پیرش) (گفته و من بنام حضرت سید الشهداء
علیه السلام گفتم)**

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند بشرط آنکه تضرع بر خدا بکند

ص: 175

تقوایم این بس است که جز اهل حق کسی

**معارضه با این غزل که مطلعش اینست: در خرابات مغان نور خدا میبینم) که برای خرابات و پیر مغانش گفته و من بشأن امیر
المؤمنین (ع) و نجف اشرف گفتم**

من در ایوان نجف نور خدا می بینم

ص: 176

نیاز نیمه شبی دفع صد بلا سازد

**(معارضه با این غزل که مطلعش اینست: گر میفروش حاجت رندان روا کند) که بنام پیرش گفته و من نیز بنام حضرت سید
الشهداء علیه السلام گفتم**

گر شاه کربلا نظری سوی ما کند

ص: 177

بر دوستان عنایتی از لطف کن مباد

(معارضه با این غزل که مطلعش اینست: ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل) که ظاهراً بنام امیر تیمور گفته و من نیز بنام حضرت سید الشهداء (ع) گفتم

ایحسین ای رحمت ربّ جلیل

ص: 178

معارضه با این غزل که مطلعش اینست: سر ارادت ما و استان حضرت دوست) که بشأن پیرش گفته و من بشأن امام هشتم گفتم

سر ارادت ما و استان طوس کزوست

(معارضه با این غزل که مطلعش اینست: جز استان توام در جهان پناهی نیست) که او برای پیرش گفته و من نیز برای امام هشتم (ع) گفتم

جز استان رضا در جهان پناهی نیست

ص: 179

عنان بکش و بیا ای سلیل خسرو طوس

(معارضه با این غزل که مطلعش اینست: حجاب چهره جان میشود غبار تنم) که بشأن خرابات و پیرش گفته و من نیز بشأن طوس و سلطان طوس گفتم

حجاب من ز شه طوس نیست جز بدنم

(معارضه با این غزل که مطلعش اینست: بملازمان انشه که رساند این دعا را) که برای شاه گفته و من بنام امام زمان (ع) گفتم

بملازمان مهدی که رساند این دعا را که ز راه دلنوازی ز نظر مران گدا را

ص: 180

(معارضه با این غزل که مطلعش اینست: درد ما را نیست درمان الغیث) که حافظ بنام پیر گفته و من نیز بنام امام زمان (ع) گفتم

الغیث ایشاه خوبان الغیث

ص: 181

خیز و روشن کن جهان را همچو روز

(معارضه با این غزل که مطلعش اینست: ای پادشاه خوبان داد از غم تنهایی) (که او درباره شاه سفر کرده گفته و من نیز درباره امام غائب از نظر گفتم)

ای پادشاه خوبان ما بنده تو مولائی

ص: 182

فکر خود و رأی خود در بندگی حق نیست

(معارضه با این غزل که مطلعش اینست: تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود) که در مقام (ارادت و اخلاصش به پیر مغان گفته و من نیز در اخلاص و ارادتم به امام زمان (ع) گفتم)

تا ز اثنی عشری نام و نشان خواهد بود

ص: 183

حلقهٔ پیر مغان تا که ترا در گوش است

فصل سوّم: در مواعظ و پندیات

اشاره

سر بندگی فرود آر که تا پسند گردی

عاقلا تا بکی از مرگ چنین بیخبری

ص: 184

مگرت دست تولای تو کاری بکند

بگو بأهل درم کین درم نخواهد ماند

جهان نماند بکس بر تو هم نخواهد ماند

ص: 185

مکن شکایت حالی اگر رسد آلمی

گذشت عُمر و دگر باره بر نمی گردد

گذشت عُمر و دیگر باز هم نمیگردد

ص: 186

ترا چه سود از این جمع مال و شهرت و نام

نسیم مرگ بهر لحظه میکند گذری

چه خَبَر دارد از لذایذ ما

ص: 187

حق و باطل کجا هد تمیز

خلق را نیست همّتی جُز مال

هیچکس از این جهان خوشدل نرفت

ص: 188

طمع و خوی هر بشر باشد حریص

(رباعی)

آنانکه درین دنیا صد گونه جفا کردند

هیچکس خوشدل از این دنیا نرفت

ص: 189

آنکه اجری ایجواد از بهر اوست حسرت علم است و اعمال نکوست

در جهان بسیار کس زائید و رفت

ما که از دنیا برون خواهیم رفت

ص: 190

دین و ایمان را مده بر تخت و تاج

اینهمه کار تا کی و تا چند

اینهمه کار تا کی و تا چند

ص: 191

روز و شب فکر نقش و زیبائی

یا مقید بحفظ سنت باش

ص: 192

یا نخوانده مرو نگفته مگو

عُمر گرانمایه است ای دل غافل

مگو که مردم امروز در پی جاهند بیچشم دل نظریکن که بر لب چاهند

ص: 193

بیا تو جاه حقیقت طلبکه تا بینی

روز پیشینت گذشت و بگذرد روز پسین

ص: 194

جای بسی شگفت از این غفلت بشر

چنان مشغول دنیائیم یکسر

ص: 195

نه وقت تربیت از اهل و اطفال

ص: 196

هرگز بریاضت نتوان سِرّ خدا جُست

هست طغیان آدمی بسه چیز

خیر تو را ای کریم غیر ندارد

ص: 197

لیک ترا رحمتی است خاصه مؤمن

هرکه را با حقّ ره زاری بود

مرد حقّ آنکه هر هنر دارد

ص: 198

خواه طبّ است و خواه بنائی

دنیا همه اش غم است و محنت

تا پانزده طفل و ناتوانی

ص: 199

نیست بیچاره تر از خود اگر عقل بود

گوهر هر چند دار آفات است

خانه گور را بیاد آور

آدمیرا اگر نبود غمی

بهر هر چیز میخورد او غم

غم فرزند میکند پیرش

عاقبت هیچ کس فاش نیست

ص: 200

عُمر را جُمَله در هوی و هوس

چيست دنيا بجز گرفتاری

گرت که عقل بود ترک عشقبازی کن

ص: 201

آن دوستی خوش است از تصدیق کرد محبوب

بر شیر ننگ نیست گرش هست سلسله

ص: 202

ای خوش آنان که در این ره قدم پاک زدند

؟؟؟ فیس دنیا دار دانی بهر کیست

ص: 203

آن طمعشان بود کایشان با نیاز

ص: 204

از طمع بر اغنیا راندی نیاز

ص: 205

تصحیح عقیده کن که اصل است

«رباعی»

هرکه گوید خدا مسلمان نیست هرکه تقوی گزید سلمان نیست

ص: 207

هرکه گوید علی مخوان شیعه شیعه جز پیرو امامان نیست

(در ریاست و ریاست حقّه)

ریاست خود بذاته ناروا نیست

ص: 208

اگر او خود دهد اهل است ورنه

(این ابیات در مقابل بیت مولویست: ما از پی سنائی و عطار میرویم)

ما از پی ائمه اطهار میرویم

(این ابیات در جواب این غزل مولوی سروده شده هر روز بشکل آن بت عیار برآمد دل برد و نهان شد الخ)

ابلیس پی مکر بازار برآمد

ص: 209

تا بر همه اشرار عَلَمَدَار برآمد

ص: 210

وز هر طرف و هر در و دیوار برآمد

عارف آن نیست که آرد بزبان شعر فصیح عارف آنست که آرد بمیان فعل صحیح

ص: 212

جاهلان از عقب زینت الفاظ روند

**

باز بر سرِ و جدم لطف اگر کند یاری

بسی دنبال درویشی دویدند بغیر از خستگی چیزی ندیدند

ص: 213

چو خستند و ندیدند هیچ گفتند

فخر رازی که خارج از زی شد

آن غزالی که گمرهی پیمود

هر درخت کهن که بینی کج

هر که بر هر رهی که رفت از پیش

ص: 214

بعد از این سزاوار می بینم که این فصل را ختم کنم به ایاتی از دیوان منسوب به امیر المؤمنین (ع) با نظم این حقیر بفارسی که چند بیت از آنرا حضرت امام علی النقی (ع) برای متوکل خواند و او را با آن سرکشی که داشت و با اینکه در حال مستی بود منقلب ساخت. قضیه اش چنانکه علامه مجلسی ره در مجلد 12 بحار از مروج الذهب نیز نقل می کند اینست که سعایت کنندگان بنزد متوکل سعایت کردند که امام (ع) با شیعیانش از اهل قم مکاتبه دارد و جمع سلاح میکند و در خانه اش نامه ها و اسلحه ها موجود است و قصد خروج بر دولت دارد پس جمعی را شبانه بخانه آنحضرت فرستاد و بیگمان بخانه اش تهاجم کرده آنچه تفتیش کردند

چیزی نیافتند و دیدند که آنحضرت در حجره ای در بروی خود بسته و جامه ای از پشم بر تن کرده و بر روی خاک نشسته متوجه بقبله مشغول خواندن قرآن است آنحضرت را بهمانحال برداشته و بنزد متوکل آوردند و کیفیت را گفتند متوکل بزم شراب نهاده و جام شراب در دست داشت که در همانحال آنحضرت بر او وارد شد چون چشمش بآنحضرت افتاد او را هیبت گرفت توقیر از آنحضرت نموده و آنحضرت را در پهلوی خود نشانید جام شرابی که در دست داشت به آنحضرت تعارف کرد فرمود و الله ما یحامی لحمی و دمی قط فاعفنی بخدا قسم هرگز شراب با گوشت و خون من مخلوط نشده مرا معاف بدار پس آنحضرت را معاف داشت ولی چون اهل بزم شراب شعرخوانی و غنارانی را در بزم خود دوست دارند گفت پس اکنون که شراب نمیخوری شعر برای من بخوان فرمود ائی قلیل الزّوايه بالشّعر من کمی شعر حافظم گفتم چاره ای نیست هرچه باشد پس حضرت شش بیت اول از ابیاتی که ذکر میشود خواند ولی در مروج الذهب مطبوع طبع مصر نه بیت ذکر کرده پس متوکل جام شراب که در دست داشت بر زمین زد و چنان گریست که محاسنش از اشک چشمش تر شد و همه حضار نیز گریستند و عیش متوکل در روزش منتقض بود آن ابیات با بقیه آنچه در دیوانست اینست:

با توا علی قلیل الأجمال تحرسهم

سل الخلیفه اذ وافت منیته

ترجمه

ای بسا بودند شاهان در جهان

ص: 217

پس بیاوردند ایشان را بزود

ص: 218

جمله میگردند بر گردت طواف

فصل چهارم: در اشعاریکه در تظلم و شکوه بامام زمان علیه السلام از جور و جفای روزگار سروده ام اگرچه در این زمینه سروده هایم

اشاره

بسیار است ولی بهمین مقدار اکتفا مینمایم)

(تأسف بر انکسار دین و تظلم بامام عصر (عج) و تذکر از خمسۀ طیبه علیهم السلام)

دلی؟؟؟ دارم که بس نامش بود دل

ص: 220

پای او چه زحمتها کشیدند

ص: 221

زدند آتش بیاب خانه او

ایضا در تظلم و شکوه

ای امام عصرای سلطان دین تا بکی دست خدا در آستین

ص: 222

تا بکی در پرده هستی از نظر

الأمان ایصاحب الأمر از شرور اینزمان

ص: 223

بس بود این مختصر

دل ما ز غصّه خونشد تو هنوز هم نیائی

ایدادرس ایدادرس

ص: 225

ای والی ملک وجود ایعالم غیب و شهود ای مظهر قهر ودود ای تیغ حق بشتاب زود

یدادرس ایدادرس الخ

ای وارث خیر البشر عالم پُر است از جور و شر خیری نبینم در بَشَر از شر چه

ایدادرس ایدادرس الخ

فحشا و منکر فاش شد عالم پُر از اوباش شد هر گَس پی فرداش شد یا منکر فرداش شد

ایدادرس ایدادرس الخ

معروف را منکر ببین منکر شده معروف و دین منسوخ، قرآن مبین اسلام و کفر آمد قرین

ایدادرس ایدادرس الخ

قرآن که وحی است از خدا چیزی از او نبود بجا جز اهل مطرب را غنا یا هدیه بهر مره ها

ایدادرس ایدادرس الخ

ایوای عالم تیره عالم چو جاهل سیره شد فاسق بمؤمن چیره شد لا مذهبی واگیر شد

ایدادرس ایدادرس الخ

ما شیعیان بیچاره ایم مقهور هر خونخواره ایم یا از وطن آواره ایم یا کشته و صد پاره ایم

ایدادرس ایدادرس الخ

ای جانشین مصطفی ای حامی دین خدا ای بر همه حکمت روا ای دادخواه بینوا

ایدادرس ایدادرس الخ

ای صاحب ما بیکسان ای ناجی بیچارگان ای هادی گمگشتگان رحمی نما بر شیعیان

ایدادرس ایدادرس الخ

ای امان زمان الأمان الأمانفت

ایشه بحر و بر والی ملک جان

ای شهنشاه عدل گُستر مان

ص: 227

از پس احتجاب و غیبت و تو

یا ولیّ العصر یا غوث الزّمنما

ص: 228

هم بشر بالطبع محدود القوي است

ص: 229

این قلیل مانده هم در آن کثیر

هجر این همه از دوست سزاوار نباشد

ای صبا از ما بگو با دوست جان بر لب رسید

ص: 230

خانه ای ویران تر از قلبی که دارد هجر دوست

یارب نباشد این شب ما را سحر هنوز

دور است آنکه صفحه عیشم شدی سیاه

ص: 231

ظلمت تمام ملک وجودم فرا گرفت

تو مپندار که آنشاه زیاران دور است

ص: 232

آنکه حق را شناسد بود از کوردلی

عید است و دوستان بره شه در انتظار

ص: 233

عیدم کجا بود که ترا روز عید نیست

عید آن زمان بود که رسم بر وصال دوست

ص: 234

آن عید نیست خود خوری الوان اطعمه

خود چو فرود میرود دوباره برآید

دلم ز شوق تو هر لحظه میکند فریاد

ص: 235

بشوق توست که گاهی روم بطوس و گهی

بر مرغ دل دگر قفس سینه تنگ شد

ای مهر و ولای تو بود پایه توحید

ص: 236

ذات تو چو حق در خور فهم اَحَدی نیستد.

ص: 237

تا کی بصیر کوشم و تا کی فغان کنم

بیا بیا کہ ز ہجرت دگر قرار ندارم

ص: 238

زدل پیرس اگر باوراز مقال نداری

ایدوست تا بکی پس این پرده جا کنی

آفتاب من چرا از مجمع عالم بدوری

ص: 239

درگه فیض تو باز استی بروی دشمن و دوست

شهریارا از چه رُو از خلق پنهان ساختی

آفتاب من چرا از خلق رُو گردان شدی

ص: 240

این همه حق است اما قلب زار دوست را

اگر لطف مهدی مرا یار باشد

باشد که به بینیم شب هجر سر آمد

ص: 241

آن نور جمالی که ز عالم شده مستور

یوسف گمگشته گر ناید به کنعان غم مخور

ص: 242

ای جواد اظهار دل تنگی مکن از شام هجر هر شبی دارد ز پی صبح درخشان غم مخور

غلام و بنده آنم که قطب ارض و سماست

ندانم آنکه چرا شمس من بود مستور

ص: 243

تمام عالم اگر نامه ام کنی ندهم

عُمر من رفت و دیده ام شد تار

روزگاریست بسی دور که شد غیبت تو

ص: 244

در شکنج ستم و ظلم گرفتار همه

بناله کوش و دمی صبر کن مشو نومید

ص: 245

فصل پنجم در عربیات از مدایح و موالید و مراثی معصومین سلام الله علیهم اجمعین

ابیات منتخبه من قصیده فی ولایتهم علیه السلام

ولآء محمد و بنیه فخری

(ایضا ابیات منتخبه من قصیده)

ما قد مضی علیک اعدمته

ص: 246

ولم يسمّ موسى بظلم ولا

ايات فى ميلاد النبىّ صلى الله عليه و اله منتخبه من قصيده

بشرى فقد ظهر البشير الأعظم

مديحه لأمير المؤمنين عليه السلام

ابا حسن قد كنت للخلق هاديا

ص: 247

وقد ابرزوا ما اضمرتة قلوبهم

(ايضا فيه عليه السلام منتخبه من قصيده طويله)

علّي قد علا شرفا وفضلا

ص: 248

فوا عجباً لقوم من عما هم

(و فيه عليه السلام ايضاً)

قيل لى من تحبّ قلت وصيّاً

ص: 249

و متى كان قائما في صلوه

(من قصيده في ميلاد امير المؤمنين عليه السلام)

قم وافرحنّ و اظهر البشرى

ص: 250

ليبين انّ عليّا العالى يعلو على العجميّ و العربيّ

(في فضل قبره ع و زيارته)

زربقعه فاقت الأفلاك في الشرف

(في ميلاد فاطمه الزهراء عليها السلام و مدحها و رثائها منتخبه من قصيده)

طلعت نجمه فلاح ضياها

ص: 251

هـى مشكوه عصفه الله حقا

(ابيات منتخبه من قصيده طويله فى مدح الزهراء عليها السلام)

والله انى مخلص ودى لفاطمه الشريفه

ص: 252

ويل لقوم لم يراعوا حقّها بعد الرّسول

منتخبه من قصيده في رثاء الخمسه الطيبه

لا تضجرون انّ البلاء منزل

(و من قصيده في رثاء الأئمّه (ع)

يا بنى المصطفى عليكم سلامى كم رزينا بكم عن الإسلام

ص: 253

کم اصابتکم مصائب عظمی

ص: 254

قد قضى نحبہ بسمّ سقته

(ابيات منتخبته في رثاء الحسين عليه السلام)

يا شيعه المصطفى نوحوا على الحسن

(ابيات منتخبه من قصيده في ميلاد لاحسين عليه السلام)

الخير كلّ الخير في شعبان

ص: 255

واتاه جبريل بألف قبائل

(في مصائبه (ع) فمن ذلك ابيات)

لولا ه دين محمد لم يستقم

(و من ذلك ايضا)

لا غرو ان كانت اميه بادر

(و من ذلك ايضا منتخبه من قصيده)

تالله لو لا قتل سبط المصطفى

ص: 256

لولاہ لم تظہر علی جلّ الوری

(و من ذلک ایضا ابیات من مرثیہ)

یا عاذ لی عن لوعتی و بکائی

(ایضا ابیات منتخبہ من قصیدہ فی رثاء (ع)

لا تکن ظالما و انت امیر

ص: 257

رزئه اصرخ الملائك طرًا

(ايضا ابيآ منتخبه)

افاطم قومي و اشهدى ارض نينوى

(ايضا منتخبه من قصيده)

اما انا سبط المصطفى و ابن بنته اليس علىّ صاحب الحوض والدى

ص: 258

فانشد كم بالله هل تعرفوننى

(ايضا فى رثائه (ع) منتخبه من أبيات)

ما كنت انسى الطّفّ فى احيانى

ص: 259

ما بالكم الّا تجيبوا دعوتي

(ايضا في رثائه عليه السلام)

واعجبا كيف استقرّ السّمَاء

ص: 260

لو لم تخف ربك في قتله

(ايضا في رثائه عليه السلام)

رزه الحسين محرق فؤادي

ص: 261

فِي الْغَلِّ زَيْنُ الْعَابِدِينَ يَسْرَى

(أَيْضًا فِي رِثَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

بِنَفْسِي لِمَحْتَسِبٍ صَابِرٍ

(أَبْيَاتُ ثَلَاثَةٍ فِي أَثَارِ نَهْضَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْإِسْلَامِ)

لَوْلَاهُ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمِ

(نُوحَهُ سَكِينَهُ عَلَى نَعَشِ أَبِيهَا)

وَإِنَّتِ تَنُوحِ عَلَى الْحُسَيْنِ سَكِينَهُ

ص: 262

فانت جفاه القوم تلطمها على صدر الحسين بدمعها المتقالحو

(رثائه (ع) مستخرجا من ابيات)

اجتهد في البكاء ما دمت حيّا

(في رثائه ايضا صلوات الله عليه)

حزني لقتلي الغاضريه سرمد

ص: 263

ام كيف اسلو بعد ان بسادتي

(ايضا في رثائه عليه السلام)

فديت حسينا صابرا في المكاره

(في رثائه ايضا صلوات الله عليه)

لهفي على المتلهف الظمئان

ص: 264

فرمى الدماء الى السماء بكفه

(مأخوذه من ابيات)

حزنى على قتلى الطوف طويل

(ابيات ثلثه عن لسانه (ع) حالا او مقالا)

ءاقتل مظلوما و امى فاطم

(مأخوذه من قصيده)

ص: 265

وهى فى ارذل الثياب بكم

(ايضا من قصيده)

احرقت وقعه الطّفوف فؤادى

(مأخوذه من قصيده طويله)

وقالت يا يزيد اما تخاف

(ايضا من قصيده)

يا قبر طفّ سقاك الله رحمته

(و من قصيده فى الرّثاء)

اخوانه قتلوا اعوانه نحروا

ص: 266

(و من قصيده ايضا)

ان كنت ترجو تسكن الغرفات

(من قصيده يذكر فيها رثاء الحسين عليه السلام اخاه العباس عليه السلام)

يا اخي يا اخي لقد كنت عونى

(و من قصيده ايضا)

لهف نفسى و قد قضى ابن رسول

(مستخرجه من ابيات)

بأبى الوحيد و قد قضت اعوانه

ص: 267

بأبي الذي في الدين أثلم ثلمه

(مستخرجه من قصيده)

ينادي الا هل من معين يعيننا

(و من قصيده)

اند بي للحسين يا نفس ندبا

(تضمن ابیات اعرابی که از حضرت سید الشہداء (ع) سؤال کرد و جواب انحضرت از او)

وفد اعرابی الى المدینه فسأل عن اكرم الناس بها فدلّ علی الحسين (ع) فدخل المسجد فوجده مصلياً فوقف بأزائه و انشاء يقول لم يخب
الآن الخ فسلم الحسين عليه السلام و قال يا قنبر هل بقي من مال الحجاز شيئ قال نعم اربعة الاف دينار فقال هاتها قد جاء من هو احق بها
منا ثم نزع بردته ولفّ

ص: 268

الدنانير فيها و اخرج يده من شئ الباب حياء من الأعرابي و انشا يقول خذها فأتى الخ فاحذها الأعرابي و بكى فقال عليه السلام لعلك
استقلت ما اعطيناك قال لا ولكن كيف يأكل التراب جودك

انت الذى ينتهى اليك فمن

(الجواب)

ياراغبا فى و هو مفتقر

ص: 269

لو كان من سيرنا الغداه عصا

(في موسى بن جعفر (ع) منتخبه من قصيده)

لذبا لأمام كريم الأصل والحسب

(في الرضا منتخبه من قصيده)

بنفسى على بن موسى الرضا

ص: 270

بنفسى له كيف حسّاده

(قصيده فى ميلاد الأمام الجواد عليه السلام و تقرّيع منكريه من اهل العناد)

اشرق نور الله فى شهر الرّجب

ص: 271

انتبّعه و هو لم يقر الزّبر

ص: 272

انّ لهم يوماً فانذروا وانتظروا

(من قصيدته طويله في صاحب الأمر عليه السلام و التّظلم اليه)

يا من بولائك نفتخر و طلوع جمالك ننتظر

ص: 273

(خاتمه در اشعاریکه در خصوص زیارت حضرت رضا (ع) سروده شده)

در این چند سفر که پیاده بزیارت آنحضرت موفق شدم اشعاری در طیّ راه یا پیش از حرکت سرودم که مضامینش التجاء و تضرع و زاری به آن آستان مقدس بود و در راه با همراهان به آنها زمزمه مینمودیم و همچنان زاری کنان میخواندیم و میرفتم و حالت ذوق و شوقی داشتیم، خوش داشتم آن اشعار را نیز ضمیمه این کتاب نمایم تا شاید زائرین محترم آنحضرت هم بآنها مترنم شوند و بر شوق ایشان افزوده شود یا حال خوشی بایشان دست دهد از اینرو مرا هم نیز بهره عاید گردد.

بسم الله الرحمن الرحيم

ما گدایان (ما ز تهران ما پیاده)

ص: 275

اگر در بندگی من قصور نیست

ما گنهکاران بدربار تو رُو آورده ایم

ص: 277

لایق درگاه او

ای امام هشتم ما همه گدائیم

باب حطه حق بهر عاصیانی ما برش نداریم آبرو و شانی جز تو بس نداریم الخ

ص: 278

ای ولی رحمان رکن دین و ایمان حق تو را ستوده بهر ما ضعیفان

تا شوی وسیله بهر عفو و غفران مصدر حوائج باب فضل و احسان جز تو بس نداریم الخ

ما که درمندیم جمله مستمندیم منقطع ز هر سو دل بگس نبندیم

با هزار امید رُوبشه روندیم تا مگر ز فضلت بار خود به بندیم جز تو بس نداریم الخ

ما پیاده آئیم از ره تخضع یعنی ای شه از ما نیست جز تخشع

بر در تو آریم ذلت و تواضع بلکه جان نثاریم با همه تصرع جز تو بس نداریم الخ

ای امام هشتم جان ما فدایت

سویت از ره دُور با قدم روانیم هر طرف دوانیم از پی عطایت ما فقیر درگاهیم الخ

ای شه خراسان رکن دین و ایمان باب فضل رحمان نیز هدایت ما فقیر درگاهیم الخ

ما جمله ضعیفان، سرگرد بیابان کوه و دشت و ویران طالب رضایت ما فقیر درگاهیم الخ

ای شه نشه طوس آمدیم بپابوس با فغان و افسوس ای مه ولایت ما فقیر درگاهیم الخ

ای شاه خراسان نظری جانب ما کن

امام هشتم، ای شاه خراسان

ص: 280

اگر ما بندگان پُر گناهیم

ای والی ملک جهان ای حجت کون و مکان شاهنشہ طوس الأمان ما بندگان را کن نظر بر ما نگر، بر ما نگر

ما از ره دور آمدیم با قلب پرشور آمدیم بر وادی طور آمدیم ای نور حق شو جلوه گر بر ما نگر، بر ما نگر

ایشاه خراسان خورشید امامت

مولا امام هشتم، ای دریای احسان ای ملجأ درماندگان، از جنّ و انسان

شاه خراسان شاه خراسان

ما مانه از درگاه، غَفَار الذَّنُوبِیم آورده رو بر درگهت، ای باب رحمان

بَس پُر عُیُوبِیم شاه خراسان

ما بندگان حضرتیم، داریم خجالت، بر سوز و آه ما نگر، کن عفو نادان

از جهل و غفلت شاه خراسان

بنما شافعت نزد حق، ما عاصیان را ای شافع یوم الجزاء، ذو الکفل سُبْحان

درماندگان را شاه خراسان

تو والی ملک جهان، و آن جهانی عطف توجه کن بما، ای قطب امکان

والا مکانی شاه خراسان

ص: 281

با اشک و آه از راه دور آییم سویت تا آبرویت آبرو بخشد به خواران

از شوق کویت شاه خراسان

بنگر چسان تا حضرتت با آه وزاری روزوشبان طی کرده ایم اندر بیابان

با شرمساری شاه خراسان

ما جز شما آل نبی، نگزیده مولا حاجات خود خواهند، از مولا غلامان

بهر تولا شاه خراسان

چشم امید ما بتوست در هر دو عالم ما را از درگاهت مران ایشاه خوبان

ای فخر آدم شاه خراسان

بر بنده مسکین (جواد) از لطف بنگر مگذار او را در همه حالت پریشان

بیچاره مضطر شاه خراسان

شاه خراسان، ای کان احسان بر ما کرم کن، ای باب رحمان

ما بندگان حضرتیم ای سرور طوس از درگاهت مکن ما را تو مأیوس

ای هادی ما، ای رهبر ما ای والی ما، ای سرور ما

ای صاحب ما، ای مهتر ما ای والی ملک ولا، شاه خراسان شاه خراسان ای کان احسان الخ

شاهان حقیرند، در کشور تو دیوان اسیرند، اندر بر تو

عالم فقیرند، بر ایندر تو ای مصدر فیض و عطا، شاه خراسان شاه خراسان ای کان احسان الخ

مولا تو هستی، ما بندگانیم از حیث طاعت، واماندگانیم

در جنب حقت، شرمندگانیم ای شیمه ات عفو از خطا، شاه خراسان شاه خراسان ای کان احسان الخ

ما از ره دُور، با آه وزاری با صد رجاء امیدواری

بر کویت آسیم از بهر یاری ای یاور هر بینوا، شاه خراسان شاه خراسان ای کان احسان الخ

ما بی پناهان بیچاره گانیم در درگه حق، بی باره گانیم

بردرگه تو، آواره گانیم ای درگهت باب الرّجاء شاه خراسان شاه خراسان ای کان احسان الخ

ای شاه خراسان بفدای حرمت من

ای امام هشتمین جانها فدای جان تو

ص: 283

ای پناه بی پناهان ملجأ بیچارگان

قربان تو ای امام هشتم جانم بادا به فردای تو سر و سامانم

بر دیده نهم خاک ره زوّارت

وز نور ولایتش دلم را پُر ساز

در مهر رضا (ع) چنان دلم شیدا هست

این فخر (جواد) بس بود در دو سرّا

زوّار پیاده رضایم بشمار

زوّار پیاده ایم ما را به پذیر بنما نظری گرچه عوام آمده ایم

ص: 284

ما به درگاه تو ای شر به نیاز آمده ایم

ای امام هشتم ای برهان حق سلطان دین

ص: 285

حاجت ما روسیاهان را میفکن بر زمین

ص: 286

نیست ما را جان نثاری در ره تو بیش ازین

ای شهنشاہ عدالت بر سریر اِرتضا

ص: 287

ما نه از سر ما و گرما و عطش داریم باک

ای شاه طوس یکنظری کن بسوی ما

ای امام هشتم ایشاه خراسان ای رضا

ص: 288

ما گنهكاران به درگان تو زو آورده ايم

قبله هفتم امام هشتم ای سلطان دین

ص: 289

كعبه آمال حاجتمند و ارباب يقين

ما بينوايان گدا بار گناه آورده ايم

رجاء دعوات صالحه دارد از عموم مؤمنين

نويسنده حروف عبد المطلب معروف

به حسيني شيرازي

ص: 290

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

